



طبقات شیخ سعدی علیه الرحمه

بسم الله الرحمن الرحيم

B. I
49



۱

Metre: [- u u - a - u - u - u - u] منصرف مثنوی مطوی منثور

- | | | |
|---|----|---|
| اول دفتر بنام ایزد دانا | ۱ | صانع ^۱ پروردگار و حی توانا |
| اکبر و اعظم خدای عالم و آدم | ۲ | صورت خوب آفرید و سیرت زیبا |
| از در بخشندگی و بنده نوازی | ۳ | مرغ هوا را نصیب ^۲ و ماهی دریا |
| قسمت خود میبخورند منعم درویش | ۴ | روزی خود میبرند پشه و عنقا ^۳ |
| حاجت موری بعلم غیب بداند | ۵ | در بن چاهی بزیر صغره صما ^۴ |
| جانور از نطفه میکند شکر از نی | ۶ | برگ تراز چوب خشک ^۵ چشمه ز خارا |
| شربت نوش آفرید از مگس ^۶ نحل | ۷ | نخل تغاور کند ز دانه خرما |
| از همگان بی نیاز و بر همه مشفق | ۸ | از همه عالم نهان و بر همه پیدا |
| پرتو نور سرانقات جلالش ^۷ | ۹ | از عظمت ساورای فکرت دانا |
| خود نه زبان در دهان عارف مدهوش ^۸ | ۱۰ | حمد و ثنا میکند که موی بر اعضا |
| هر که نداند سپاس نعمت امروز ^۹ | ۱۱ | حیف خورد بر نصیب رحمت فردا ^{۱۰} |

- ۱ All texts, except C, insert و after صانع and حی.
- ۲ B and all texts omit و after نصیب.
- ۳ This line is printed in S.
- ۴ After line 5, I(b) inserts this verse:—
صانع بیچون خدای عزوجل * آنگه ز خاک آفرید آدم و حوا
- ۵ I(b), S, P, insert و after خشک.
- ۶ I(a); شکر, for مگس.
- ۷ I(a), S, add all texts; جمالی, for جلالش.
- ۸ This line is omitted in S.

طبیقات شیخ سعدی

بساز خدایا مهینسی و مدبر ۱۲ وز همه عیبی منزهی
 ما نتوانیم حق حمد تو گفتن ۱۳ با همه کسریان
 سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت ۱۴ روزنه کمالات وهم ۱۵ کی

۳۹

[— ۱ — ۲ — ۳ — ۴ — ۵ — ۶ — ۷ — ۸ — ۹ — ۱۰ — ۱۱ — ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۵ —]

ماه نور مانند از جمال محمد ۱ سرو نروید باعتدال
 قدر ۱ فلک را کمال و منزلتی نیست ۲ در نظر قدر با کمال
 وعده دیدار هر کسی بقیامت ۳ لیلۃ اسری ۴ شب وصال
 آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی ۴ آمده مجموع ۵ در ظلال
 عرصة دنیا مجال همت او نیست ۵ روز قیامت نگر ۶ مجال
 آنهمه ۶ پیرایه بسته جدت فردوس ۶ بوکه قبولش کند بلال
 شمس و قمر در زمین حشر نباشد ۷ نور نباشد مگر جمال
 همچو زمین خواهد آسمان که آبیفتد ۸ تا بدهد بوسه بر نعل
 شاید اگر آفتاب و ماه نتابند ۹ پیش در آبروی چون هلال

I(a), P, R; مقدسی, for منزهی.
 I(a); کمال, for کمالات; E, L, D, Y; فهم, for وهم; S, R, Z, B, Y(a).
 I(b); کمالات, for کمال تو.
 I(b); چرخ, for قدر.
 I(a), I(b), and all texts; لیلۃ اسری, for لیلۃ الاسری.
 This line is omitted in I(a).
 I(a), and most texts; نگر, for مگر.
 I(a), I(b), P, B, and all texts but Z, insert و before آنهمه. This
 line is omitted in B.
 This line is omitted in S, R, and all texts.
 R; آسمان که بیفتد, for آفتاب که افتد.
 B; نتابند, for نگاهند.

طیباته شبیم سعدی

- ای نور^۶ دیده پای که بر خاک مینهد^۷
 ۷ آخر نه بر دو دیدن^۸ من بسه که زاه را^۹
 من صبر پیش ازین نتوانم ز روی او
 ۸ چند احتمال کوه توان بود گاه را^{۱۰}
 ای خفته گاه سینه بیدار^{۱۱} بختی
 ۹ عیشش مکن که درد دنی باشد آه را
 سعدی حدیث مستی و رندی و^{۱۲} عاشقی
 ۱۰ دیگر^{۱۳} مکن که عیب بود خائفان را
 دفتر شعر گفته بشوی و دگر مگوی
 ۱۱ الا دعای دولت پلچوق شاه را
 یا رب دوام عمر دهش تا بقر و لطف
 ۱۲ بسدخواه را جزا دهد و نیکخواه را
 و اندر گویی دشمن دولت کند چو سیم
 ۱۳ فسرانش او طناب در بازار گاه را^{۱۴}

۳۵

Metre: [_ _ _ | _ _ _ | _ _ _ | _ _ _] رجز مثنوی سالم

امشب سبکتر میسوزند این طبل بی هنگام را

۱ یا وقت بیداری غلط بود است و مرغ بام را

^۶ S, P, B, I (b); نور, for هر دو.

^۷ I (a) omits this line, and substitutes verse 13 for it.

^۸ In R this hemistich runs thus, چند احتمال کوه بود برگ گاه را.

^۹ I (a); بیدار, for بختی.

^{۱۰} I (b), S, P, B, R, and all texts; فریاد, for و رندی.

^{۱۱} S; چندین, for دیگر.

^{۱۲} This line does not occur in I (b), and most texts.

طیبات شیخ سعدی

- یک لحظه بود آن یا شبی کز عمر ما قواج شد^۱
 ۲ ما همچو فلان لب بر لبی تا بر گرفته^۲ کلم را
 هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تندرست
 ۳ کز عهده بیرون آمدن نتوانم این انعام^۳ را
 گری پای برفرم نهی تشریف قریم^۴ میدهد^۵
 ۴ جزه سر نمیدانم نهادن عذر^۶ این اقدام را
 چون بخت نیک انجام را با ما بکای صلح شد^۷
 ۵ بگذار تا جان میدهد بدگویی بدفرجام^۸ را
 سعدی علم شد در جهان صوفی و عامی گویدان
 ۶ ثابت پرستی میکند^۹ وانگه چنین اصنام را

۵

[_ _ _ | _ _ _ | _ _ _] سریع مسدس مطوی مکسوفی : Metre

- ای نفس خرم باد صبا ۱ از بر یار آمده مرحبا
 قافله شب چه شنیدی ز صبح ۲ مرغ سلیمان چه خبر از سبا
 بر سر خشمیت هنوز آن حریف ۳ با سخنی میروم اندر صفا^{۱۰}

^۱ شد, for رفت; B.

^۲ I(a), P, R, and all texts except Y (a); بر نا گرفته, for بر گرفته.

^۳ I(b), B, S, Z; پیغام, for انعام.

^۴ I(b); هزیم, for قریم.

^۵ B; چون, for جزه.

^۶ I(b), B, S, P, Z; نهاد از عذر, for نهادن عذر.

^۷ I; کرد, for شد.

^۸ I(a); بی, for پای.

^۹ I(b), T; میکنم, for میکند. B, P, R; ما - - میکند, for ما - - میکنم.

S, T, G, omit before وانگه.

^{۱۰} I, I(b), B, R; صفا, for صفا.

طیبات شیخ سعدی

- از در صلح آمد^۴ یا خلاف^۵ با قدم خوف^۶ روم^۷ یا رجا
 بار دگر گریستر کوی دوست^۸ بگری ای پیک^۹ نسیم صبا
 گورمقی بیش نماید از ضعیف^{۱۰} چند کند^{۱۱} صورت بیجان بقا
 لیکن اگر روز^{۱۲} وصالی بود^{۱۳} صلح فراموش کند مساجرا
 تا بگریبان نرسد دست^{۱۴} مرگ^{۱۵} دست ز دامن تکفیمت رها
 دوست نباشد بحقیقت که او^{۱۶} دوست فراموش کند در بلا
 خستگی اندر طلبش راحت است^{۱۷} درد کشیدن بامید هوا
 سر نوانم که بر آرم چو چنگ^{۱۸} در چو دم پوست بدرد قفا
 هر سحر از عشق دمی^{۱۹} میزنم^{۲۰} روز دگر می شد^{۲۱} سوم بر ملا
 قصه دردم همه عالم گرفت^{۲۲} در تو^{۲۳} تکیه بر سخن آشنا
 گریسد ناله سعدی بکوه^{۲۴} کوه^{۲۵} بنفالد^{۲۶} بزبان^{۲۷} صدا^{۲۸}

۶

Metro: [— — — — —]

اگر نوافرنی از حال دوستان یارا

۱ فراغت از تو میسر نمی شود ماری

^۴ یا لطم خوف روم، یا قدم از خوف زنی؛ R.

^۵ C: دوست، for پیک. This line is omitted in B.

^۶ I(a); نلان، for ضعیف.

^۷ B, S, P, Z; بود، for کند.—In S, I(b), R, B, the following verse is inserted between lines 6 and 7:—

بمن همه دلداري و پیمان و عهد * هیچ نگردی که نگردی وفا

^۸ نرسد دست، for نرسد دست؛ I.

^۹ I; روز، for دور.

^{۱۰} I(a); مرگ، for موت.

^{۱۱} I(a), I(b), P, S; اندر طلبت واجبت، for دست ز دامن تکفیمت رها.

^{۱۲} R; تو دردم، for دمی.

^{۱۳} I(a), I(b), B, R, S, P; که، for تو. ^{۱۴} او، for کوه.

^{۱۵} I, S, E, L, Y, D, insert و after بزبان

^{۱۶} In R this hemistich runs as follows:—از چکر سنگ بر آید صدا

ترا در آینه دیدن جمال طلعت^۱ خویش

۲ بیان کند که چه بود است فاشکیبا را

بیا که وقت بهار است تا من و تو بهم

۳ بدیگران نگذاریم^۱ باغ و صحرا را

بجای سر بلند ایستاده بر لب چو

۴ چرا نظر نکنی یار سر بالا را

شمایلی که در اوصاف حسن^۲ ترکیبش

۵ مجال نطق نباشد^۳ زبان گویا را

که گفت بر^۴ رخ زیبا نظر خطا باشد

۶ خطا بود که نه بینند روی زیبا را

بدوستی که اگر زهر باشد از دست

۷ چنان بدوق^۵ و ارادت خورم که حلوا را

کسی ملامت وامق کند بنادانی

۸ عزیز^۶ من که ندید است روی عذرا را

گرفتم آتش پنهان^۷ خبر نمیداری^۸

۹ نگاه می نکنی آب چشم پیدا را

نگفتمت که بیغمارود دلت سعدی

۱۰ چو دل بعشق دهی دلبران یغمارا

^۱ I(b); نگذاریم, for نگذاریم.

^۲ I(a) S, and all texts, insert و after حسن.

^۳ I, I(a); نباشد, for نباشد.

^۴ I(b), R, S, P, Z; بر, for بر.

^۵ All MSS. but I, and all texts have صدق for بدوق.

^۶ B, C, S, P, Z; عزیز, for حبیب.

^۷ I(a), R, S, Z; دل را, for پنهان.

^۸ I(b); خبر نمیداری, for دل نه می بینی.

طیبات شیخ سعدی

هنوز با همه دردم امید درماتست^۱

۱۱ که آخری بود آخر شبان پلدارا^۲

V

Metre: [_ _ _ _ | _ _ _ _ | _ _ _ _] *رعلی مثنوی مخبون*

پیش ما رسم شکستن نبود عهد^۳ وفارا

۱ الله الله تو فراموش مکن صحبت^۴ ما را

قیمت عشق نداند قدم صدق ندان

۲ سست عهدی که تحمل نکند بار جفارا

گر مضیر بکنندم بقیامت که چه خواهی

۳ دوست ما را در همه نعمت فردوس شما را

گر سرم میرود از عهد تو سر باز نه پیچم

۴ تا بگویند پس از من که بسربرد وفارا

خنک آن رنج که^۵ یارم بعیادت بسر آید

۵ دردمندان بچنین درد نخواهند دوا را^۶

باور از مات نباشد^۷ تو در آئینه نظر^۸ کن

۶ تا بدانی که چه بود است گرفتار بلا را

^۱ This line is omitted in I(a), L, Y, T, C, D, E.

^۲ All texts, and all MSS. except P, insert و after عهد.

^۳ I(b); جانب, for صحبت.

^۴ C; گر, for که.

^۵ In R this hemistich is written thus:—

دردمندان چنین درد ندارند دوا را. In I(a) this line is omitted.

^۶ T; نیاید, for نباشد.

^۷ I(a), B, S, Z; نگه, for نظر.

- از سرزلف عروسان چمن دست بدارد
 ۷ بسرزلف تو گردست زهد باد صبا را
 سر انگشت تھیر بگردد عقل بدندان
 ۸ چون تامل کند آن صورت انگشت نما را
 آرزو میکشدم^۱ شمع صفت پیش وجودت
 ۹ که سراپای بسوزند من بی سرو پا را
 چشم کوه نظران بر ورق روی نگارین
 ۱۰ خط همی بیفتد و عارف قلم^۲ صنع خدا را
 همه را دیده برویت نگران است و لیکن
 ۱۱ خود پرستان ز حقیقت نشناسند هوا را^۳
 مهربانی ز من آموز و گرم عسر نماید
 ۱۲ بسر^{۱۰} تربت سعدي بطلب مهرگیا را
 هیچ ششیلر ملامت نکند مستی ما را
 ۱۳ قُل لصاح^{۱۱} ترک الناس من الوجد سکاری

۸

Metre: [_ _ _ _ _] رجز مثنوی سالم

برخیز تا یکشونیم این دلق ازرق فام را
 ۱ برباد تلاشی^۱ دهیم این شرک^۲ تقوی نام را

^۱ I(b), B, S, P, T; میکشدم, for میکشم.

^۲ B, T, Y(b); قلم, for رقم.

^۳ In O, Y(b), T, this hemistich is written thus:—

خود پرستان بحدیقت نشناسند هوارا. B has

بسر, for از سر.

^{۱۰} I(a); لصاح, for لصاح; I(a), R, P, and all texts; قُل لصاح, for قُل لصاح.

^{۱۱} S; تلاشی, for درویشی.

^۲ P, S; زهد, for شرک.

- هر ساعت از نو قبله با بت پرستی می‌رود
 ۲ توحید بر من^۳ عرضه کن تا بشکنم^۴ اصنام را
 می با جوانان خوردنم خاطر^۵ تمنّا می‌کند
 ۳ تا کودکان در پی فنند این پیر درد آشام را
 از مایه بیچارگی تطمیر^۶ مسرّم می‌شود
 ۴ ما خرابیای مهتری سگ میکند بلعام را
 زین تفنگهای خلوتم خاطر بصحرا می‌کشد^۷
 ۵ کز بوستان خوش میدهد باد سحر پیغام را^۸
 غافل مباش از عاقلی در باب اگر صاحب‌دانی
 ۶ باشد^۹ که نتوان یافتن دیگر چنین آیام را
 جانی که سرو بوستان با پای چوبین میچمد
 ۷ ما نیز در رقص آوریم آن سرو سیم اندام را
 دل‌بندم آن پیمان گسل منظور چشم آرام دل
 ۸ نی نی دلارامش مگو^{۱۰} کز دل ببرد آرام را
 دنیا و دین و صبر و هوش^{۱۱} از من برفت اندر غمش
 ۹ جانی که سلطان خیمه زد غوغا نماند^{۱۱} عام را

^۳ I(a), I(b), P, B, Y(b); ما, for من.

^۴ I(a); تا بشکنم, for ما بشکنیم; T, Y(b); بشکنم, for بشکنم.

^۵ B, R, P, I; خاطر, for باری.

^۶ S, I; می‌کشد, for می‌رود.

^۷ This is the I reading: I (a) has the same but with صبا for سحر:

in P, B, R, Y(a), Y(b), H, Z, D, this hemistich runs as follows:—

کز دوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را: S, I(b), T, C, L, have the

same, but with بوستان for ~~دوستان~~ ^۹ I(b); شاید, for باحد.

^۸ I, I(b), B, T, C; مگو, for معذون.

^{۱۰} I, I(b); صبر و هوش, for عقل و صبر; I(a), B; صبر, for صبر و هوش; S, C;

نماید, for براند; I; هوش, for عقل.

بلان اشکم^{۱۵} میروود وز ابرم آتش می جهد^{۱۶}

۱۰ با پختگان گوی این سخن سوزش^{۱۴} نباشد خام را

سعدی سلامت^{۱۵} نشنود وز جان درین سر^{۱۶} میروود^{۱۷}

۱۱ صوفی گران جانپ میکن^{۱۸} سانی بیاور^{۱۹} جام را

۹

[بِیَاوَرِ سَلامَتِ نَشَنُودِ وَز جَانِ دَرِیْنِ سَرِ مِیروودِ آتَشِ مِی جِهْدِ اَبْرَمِ اَشْکَمِ] Metre:

تفاوتی نکند قدر پادشاهی را

۱ گسالتفات کند کمترین گدائی را

بجان دوست که دشمن بدین رضا ندهد

۲ که در بروی به بندند آشنائی را

مگر حلال نباشد که بندگان ماسوک

۳ ز خیل خانه^۱ برانند بینوائی را

همه سلامت نفس آرزو کنند مردم^۲

۴ خلاف من که بجان میضرم بلائی را

^{۱۵} I(a); چشم, for اشکم.

^{۱۶} P, I(a), B, and all texts; از ابرم آتش جهد, for می جهد.

^{۱۷} I(b), S; ابر آتش می جهد, for do.

^{۱۴} I(a); کوشش, for سوزش.

^{۱۵} Y(b), C; نصیحت, for سلامت.

^{۱۶} Y(b), T; سر, for سر.

^{۱۷} I(b), S, P; میروود, for میروود.

^{۱۸} I; بپوش, for میکن.

^{۱۹} S, T, Y(b); بیار آن, for بیاور.

^۱ P, B, Z, Q, E, L, D, Y; خویش, for خانه.

^۲ I(b), P, T, C, E, L, D, Y; مردم, for مردم.

حدیث عشق نداند کسیکه در همه عمر

۵ بسر نرفته باشد در سرائی را

خیال در همه عالم برفت ر باز آید

۶ که از حضور تو خوشتر ندید جانی را

سری بصحبت^۳ بیچارگان^۴ هر روز آرد

۷ همین قدر که ببوسند^۵ خاک پائی را

قبای خوشتر ازین در بدن تواند بود

۸ بدن نیفتد ازین خوبتر قبائی را

اگر تو روی نپوشی بدین لطافت و حسن

۹ دگر نه بینی در پارس^۶ پارسائی را

منه بچنان تو باز فراق بر دل ریش^۷

۱۰ که پشه نبرد سنگ آسیائی را

دگر بدست نیاید چو من^۸ وفاداری

۱۱ که ترک می ندهد^۹ عهد بیوفائی را

دعای سعدی اگر بشنوی زین نکند^{۱۰}

۱۲ که بصحبت^{۱۱} که اجابت بود دعائی را

^۳ I(b); بکلمه, for بصحبت.

^۴ S; آزادگان, for بیچارگان.

^۵ I(a); ببوسیم, for ببوسند.

^۶ L, Y, Z, D, E; شهر, for پارس.

^۷ I; من, for ریش.

^۸ I(b), B, P, R, S, and all texts; چنین, for چو من.

^۹ I(a), I(b); نکند, for ندهد.

^{۱۰} All texts and all MSS. except I; نکنی, for نکند.

^{۱۱} I, R; محبت, for بصحبت.

۱۰

[... ..] رمل مَثْبُوتِ مَغْبُوتِ مَحْبُوتِ Metro:

چکند بنده که گردن نهاد فرمان را

۱ چکنم گوی که عاجز نشود^۱ چونان را

تیرکز ششت نگارین^۲ دلویز آید

۲ عاشق^۳ آنست که بر دیده نهاد^۴ پیکان را

دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت

۳ سر من دار که در پای تو ریزم جان را

کاشکی پرده بر افتانی ازان منظر حسن

۴ تا همه خلق به بینند نگارستان را

همه را دیده در اوصاف^۵ تو حیران ماند

۵ تا دگر عیب نگویند^۶ من حیران را

لیکن آن نقش که در روی تو من می بینم

۶ همه را دیده نباشد که به بینند آن را

چشم گریان^۷ مرا حل بگفتم بطیب

۷ گفت یکبار^۸ بپوس آن دهن خندان را

^۱ I(b); عاجز نشود, تن در نهاد.

^۲ All the texts, and all MSS., except I, have سرو بالای همان ابرو اگر تیرزند.

^۳ S, R; عاشق, for مائل.

^۴ I(b), S; کشد, for نهاد.

^۵ I(b), L, Y(a), Z, E, D; در اوصاف, for باوصاف.

^۶ I(a); نگویند, for نگویند.

^۷ I; گریان, for خیران.

^۸ I(a); یک روز, for یکبار.

- گفتم آوخ^۸ که درین درد بخواهم فرسود^۹
- ۸ که^{۱۰} مجال است که حاصل کنم این درمان را
- پنجه با ساعد سیمین به بعقل افکندم^{۱۱}
- ۹ غایت جهل بود مضت زین سفدان را
- سعدی از سرزنش خلسه نرسد شپشات
- ۱۰ غرقه در بحر^{۱۲} چه اندیشه کند طوفان را
- سربسته گر سرمیدان ارادت داری
- ۱۱ ناگزیر است که گویی بود این میدان^{۱۳} را

||

Metre : [-]
 ر م ل م ق م ن م ع ح ف و ف

- دوست میداره من این ذالیدن دل سوز^۱ را
- ۱ تا بهر نوعی که باشد بدوانم روز را
- شب همه شب انتظار صبح روزی میروم^۲
- ۲ گآن صباحت نیست این صبح^۳ جهل افروز را
- و که گر من باز بیغم چه مهر افزای دوست^۴
- ۳ تا قیامت شکر گویم طالع فیروز را

^۸ I(h), R, B, T, C, آو، for آوخ.

^{۱۰} i(h); بی، for که.

^{۱۱} R; افکندم، for افکندی.

^{۱۲} I; نعل، for بحر.

^{۱۳} E, L, Y(a), Z, D; چوگان، for میدان. The whole of this line is omitted in I.

^۱ B, L, E, جانسوز، for دلسوز.

^۲ I(a); میروم، for میکنم.

^۳ I(a); خورشید، for صبح. • • • • • I, S, R, C, Y(h), نو، for دوست.

- گرمی از سنگ سلامت رو بگردانم^۱ زخم
- ۴ جان سپر کردند مردان ناک دلدوز را
کام جویان را ز ناکامی چشیدن^۲ چاره نیست
- ۵ بزمستان سپر باید طالب نوز را
عاقلان^۳ خوشه چیس از سر لیلی غافل اند
- ۶ کین^۴ کرامت نیست جز معجزون خرمن سوز را
دیگری را در کمند آور که ما خود بنده ایم
- ۷ دریا نباشد مرغ^۵ دست آموز را
دل ببرد ست آن نگار شوخ چشم از دست ما
- ۸ غم فرود و صبر شد وز دل نبرده سوز را^{۱۰}
عاشقان^{۱۱} دین و دنیا باز را^{۱۲} خاصیتی است
- ۹ کآن نباشد زاهدان مال و جاه اندوز را^{۱۳}
سعدیا دی رفت و فردا همتچنان موجود نیست
- ۱۰ در میان این و آن فرصت شمار امروز را

^۱ R; روی بر پدجم; ۱: رو بگردانم, (روی بر نام)

^۲ T, Y(b); کشیدن, for چشیدن.

^۳ P, B, and all texts but Y(b); عاشقان, for عاقلان.

^۴ I(a), P, B, R, S, Z, L, D, E, C, Y; کین for این. This line is omitted in B.

^۵ I, I(a), I(b), S, T; دریا نباشد مرغ, for بریا حاجت نیست; R; نباشد, for چه حاجت.

^{۱۰} This line is only found in I.

^{۱۱} S; عاشقان, for عاقلان.

^{۱۲} I(a); باز را, for سوز را.

^{۱۳} This line is omitted in B.

۱۲

Metre:

[_ _ _ _ _] مضارع مثنیٰ اِخْرِبْ مَكْفُوفٍ مَحْذُوفٍ

رفتیم اگر ملول شدی، از نشست ما

۱۰ فرمای^۱ خدمتی که بر آید ز دست ما

برخاستیم و نقش تو در جان^۲ ما چنانکه

۲ هر جا که هست بپنرو نباشد نشست ما

با چون خوبی در افکس اگر بنبجه میکنی

۳ ما خود شکسته ایم چه باید^۳ شکست ما

جرمی نکرده ایم^۴ که عقوبت کند^۵ ولیک

۴ مردم بشرع می نکشد^۶ ترک مست ما

شکر خدای بود که آن بت و فانکرد

۵ باشد که توبه بکند بت پست ما

سعدی نگفتمت که بدرخت بلند^۷ او

۶ مشکل توان رسید بدالی پست ما

^۱ I(a); فرمای for کاری و.

^۲ I(a), I'(b), S, R, B, T, C; جان, نفس for.

In Z this hemistich is written thus:—

برخاستیم و نقش تو در پیش ما نشست .

^۳ All texts and all MSS, except I: باشد, for باید.

^۴ All texts and all MSS, except S: ام, for ایم.

^۵ R; کند, for بوم; I: کند, for کنی.

^۶ B; نکشد این; S: نکشد, for می نکشد; Z: نکشد تری.

می نکشد تری, for می کشد این تری; D, L: نکشد تری.

^۷ In all MSS, except I, R, and all texts, this hemistich is written

thus:— سعدی نگفتمت که بسرو بلند دوست.

۱۳

[_ _ _ | _ _ _ | _ _ _] Metre: منسرح منن مطوی منخور

۱	روى تو خوش مینماید آینه ما	کایفه پاکیزه است و روی تو زیبا
۲	چون مى روشن در آگینه صافی	خوی جمیل از جمال روی تو پیدا
۳	هر که دمى با تو بود یا قدمى رفت	از تو نباشد بهیچ حال ^۱ شکیب
۴	صید بیابان سر از کفد به ^۲ پیچد	ما همه پیچیده در کفد تو عمدا
۵	طایر مسکین که مهر ^۳ بست بجائی	گر بکشندش میروند بدگر جا
۶	غیرتم ایند شکایت از تو بهر کس	درد احبب ^۴ نمی برم باطبا
۷	برخی جانت شوم ^۵ که شمع افق را	پیشش میبرد چرانندان ثریبا
۸	گر تو شکر خفده آستین نفشانی ^۶	هر مگسى طوطی شوند شکرخا
۹	لعبت شیرین اگر ترش نفشیند ^۷	مدعیانش طمع کنند بعلاوا
۱۰	مرد نمائش باغ حسن تو سعدی است	دست ^۸ فرومایگان بفرند بیغما

۱۴

[_ _ _ | _ _ _ | _ _ _] Metre: رجز منن سالم

ز اندازه بیسرون تشنه ام ساقی بیا آن آبرا
 ۱ اول مرا سیلاب کن و^۱ آنکه بده اصحاب را

^۱ All MSS. except I, and all texts; روی, for حال.

^۲ S, I; نه, for به.

^۳ I(b); دل به, for مهر.

^۴ I(a), I(b), B, S, R; جانسوزمت, for جانت شوم.

^۵ I, R, Y(b); نفشانی, for نفشانی.

^۶ I; نفشید, for نفشید.

^۷ I(b); دست, for دست.

^۸ B, R, S, and all texts but O; omit و before آنکه.

من نیز چشم از خواب خوش بر می نکردم پیش ازین

۳ روز فراق دوستان شب خوش بگفتم^۱ خواب را

هر پاسا را گان صنم در پیش خاطر^۲ بگذرد^۳

۴ چشمش با بر^۴ افکند باطل کند معراب را

من مید وحشی نیستم در بند جان خویشتن

۵ گروی کمان زه میکند^۵ استاده ام پرتاب^۶ را

مقدار یار هم نفس چون من نداند هیچکس

۶ ماهی که بر خشک اوتند قیمت بداند آب را

وقتی در آبی تا میان^۷ دسی و پائی میزنم

۷ اکنون همان پنداشتم دریای^۸ بی پایاب را

امروز حالا^۹ شرقه ام تا بر کناری اوتتم

۸ آنکه حکایت گویمت درد دل شرقاب را^{۱۰}

گر بیوفانی کردمی یزیدو بقا آن^{۱۱} سردمی

۹ گان کافر اعدا میکشد وین سنگدل احباب را

^۱ I; نکردم, for بگفتم.

^۲ I; خاطر, for مسجد.

^۳ I(a) S, T, Y(b); با بر, for بر بر.

^۴ I(a), I(b), S, R, B, and all texts, read بنیوم میزند, for گمان زده می کند.

^۵ I(a); پرتاب, for قشایر.

^۶ All texts but T and Y(b); تا میان, for همچنان.

^۷ I(a); دریای, for شرقاب.

^۸ I(a), I(b), R, Z, L, E, Y, D; حالا, for حالی.

^۹ In L, Y, Z, E, D, this hemistich is written thus:—

• و آنکه حکایت میکنم تا زنده ام شرقابرا

I(b), S, R, B, T, C, have the same, but substituted گور for تا.

^{۱۱} I(b); بقا آن, for بیوفانی.

- فریاد میدارد رقیب از دست^{۱۳} مشتاقان او
 ۹ آواز مطرب در سرا^{۱۳} زحمت بود بواب را
 سعدی چو جورش میبیری نزدیک^{۱۴} او دیگر سرور^{۱۴}
 ۱۰ ای بی بصر من میروم او میکشد قلاب را

[۵]

[_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _]
 Metre : مَظْمُونِ مَقْطُومِ

- شب فراق فغواشم دواج^۱ دیبا را
 ۱ که شب دراز بود خواب گاه تنها را
 ز دست رفتن دیوانه عاقلان دانند
 ۲ که احتمال نماند است ناشکیبارا
 گرش به بینی و دست از تونج بشناسی
 ۳ روا بود که ملامت کفیی زینظارا
 چنین جوان که تونی برقعی فرو آویز
 ۴ و گرنه دل بروی^۲ پیرپای برجارا
 تو آن درخت گلی کاغذال قامت تو
 ۵ بسود قیمت^۳ سر بلند بالا را
 دگر بهره تو گونی مخالفت نکندم
 ۶ که بیتو عیشش میسر نمی شود ما را

^{۱۳} I(a), S, B, C ; پیش, for دست.

^{۱۳} R and all texts but Y(b) ; حوم, for سرا.

^{۱۴} All texts but C and T' ; سرور, for سرور.

^۱ I inserts و after دواج.

^۲ T, Y(b) ; برقع, for بروی.

^۳ I(a), I(b) ; رونق, for قیمت.

- در چشم باز نهاده نشسته ام همه شب*
 ۷ چو فرقدین و نگه میکنم ثریا را
 شبی و شمع و جمعی چه خوش بود تا روز
 ۸ نظر بسوی تو کز چشم اعدا را
 من از تو پیش که زالم که در شریعت عشق
 ۹ معاف دوست بدانند قتل عمدا را
 ترهمچنان دل شهری* بغمزه ببری
 ۱۰ که بندگان بنی سعد خسوان یغما را
 درین روش که تویی بر هزار چون سعدی
 ۱۱ جفا و جور نسوانی ولی مکن یارا

۱۶

Metre: [— u a u — — a — — u a u — —] هزج مثنوی اخرب

- وقتی دل سودائی^۱ میسرفت به بستانها
 ۱ بی خویشتم کردی بونی گل و ریحانها*
 که نمره زنی بلبل که جامه دیدی گل
 ۲ با یاد تو افتادم وز^۴ یاد برفت آنها

* I; همه شب و روز.

* I(b), T, C, Y(b); شهری, for خلقی.

* I(a), I(b), S; سودائی, for شیدائی.

* This is the I, R, reading: I(a), I(b), B, S, and all texts but C, and Y(b), read this hemistich thus: — میشد و طرب کردم و لاله و ریحانها—

* I(a), S, R, B, and all texts; یا, for با.

* I(b), R, and all texts but T; از, for وز.

ای مهر تو در دلبها وی مهر تو بر لبها

۳ ای شور تو در سرها وی سر تو در جانها

تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم

۴ بعد از تو روا باشد نقض همه پیمانها

تا خاتم عشقت آریخته در دامن

۵ کونه نظری باشد رفتن بگاستانها

آفر که چنین دردی از پای در اندازد

۶ باید که فرو شوید دست از همه درمانها

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید

۷ چون عشق حرم باشد سهل است بیجانها

هر تیر که در کیش است گو بردل ریش آید

۸ ما نیز یکی باشیم از جمله قربانها

هر کو نظری دارد^۱ با یار کمان ابرو

۹ باید که سپر باشد پیش همه پیکانها

گویند مگو^۸ سعدی چندین سخن^۹ عشقش

۱۰ میگویم و بعد از من گویند بدورانها^{۱۰}

^۵ All MSS. but I(a), and all texts but Y(b); ای, for وی.

^۶ I(b); گر, for گو.

^۷ R; هر کو نظری دارد, for هر کس نظری باشد.

^۸ I; مگو, for سخن.

^۹ I(u), I(b); R, C, L add y after سخن.

^{۱۰} I(b), S; بدورانها, for بدستانها.

IV

[_ _ _ _ _ | _ _ _ _ _ | _ _ _ _ _] (جزعثمن سالم) Metre:

وقت طرب خوش یافتم آن دایم و طنداز را

۱. ساقی جبار آن جام می مطرب بساز آن ساز را^۱

امشب که بزم عارفان از شمع رویت روشنست

۲. آهسته تا نبود خبر نندان شاهد باز را

دوش ای پسر می خوردند چشمت گواهی میدهد

۳. بازی حریفی جو که او مستور دارد راز را

دوی خوش و آواز خوش دارند هر یک لدنی .

۴. بنگر^۲ که آت چون بود محبوب خوش آواز را

چشمان مست^۳ و ابروان جلن را بناوک میزنند

۵. یارب که داد است این کمان آن ترک تیرانداز را

شور غم عشقش چنین حیفست پنهان داشتن

۶. در گوش نی رمزی بگو تا برکشد آواز را

شیراز پر نوغا شد است از فلفله چشم خوست

۷. نوسم که آشوب خوست برهم زند شیراز را^۴

من مرغکی پر بسته ام^۵ ز آن در قفس بنشسته ام

۸. گر^۶ زانکه بشکستی قفس بنمودمی پرواز را

^۱ The whole of this ode is omitted in I(a), S, R, B, T, C, Y(a).

^۲ I(b); دانای, for بنگر.

^۳ All MSS, except I(b) and all texts; ترک, for مست.

^۴ Lines 6 and 7 are only found in I(b).

^۵ I(b); مرغکی پر بسته ام, for مرغ پر بسته ام.

^۶ I(b); گر, for گر.

سعدی تو مرغ زیرکی خوبت^۱ بدام^۲ آورده ام
 ۹ مشکل بدست آرد کسی مافزند تو شہباز را

۱۸

Metre: [_ 0 _ _ 1 _ 0 _ _ 1 _ 0 _ _ 1 _ 0 _ _] رملِ مثنویِ مقصور

ای مسلمانان فغان زان فرگس جادو فریب
 ۱ کو بیکسره برد از من صبر و آرام و شکیب^۱
 رومیانہ روی دارد زنگیانہ زلف و خال
 ۲ و آن کمان ابروانش بین کہ دارد پرعتیب^۲
 تا ندیدم قدر روح افزای دلبندم نشد
 ۳ هوشم از تن صبرم از دل پای عقلم از رکیب^۳
 از عجایبہای عالم سی و دو چیز عجیب
 ۴ جمع می بینم عیان در روی آنہ بی حجیب
 ماہ و پروین تیروزہرہ شمس و قوس و کاج و عاج
 ۵ مورد و فرگس لعل و گل سبزی و می مکر^۴ و فریب
 بان و خطمی شمع و مندل شیر و قیر و نور و نار
 ۶ شہد و شکر مشک و عنبر در و لؤلؤ^۵ نار و سیب

^۱ نو مرغ زیرکی خوبت for چو با این زیرکی چونت ; I(b).

^۲ I(a), B, S, R, Y, T, E, L; دست, for دام.

^۱ In I(a), S, R, this ode is omitted.

^۲ In I(b) this hemistich runs as follows:—

زان کمان حاجیان ابوی دارن پرعتیب

B, T, C; the same, but with چون for زان.

^۳ This line is only found in I(b).

^۴ I(b), T, C, D; وصل, for مکر; ۷; حیل, for دو.

معجزات پنج پیغمبر برویش در پدید

۷ احمد و داود و عیسی خضرو داماد شعیب

ای منم گرمی بمیرم ناچشیده زای لبان

۸ داد گراز تو بخواهد داد من روز حسین

سعدیا از روی تحقیق این سخن نشنیده

۹ هر نشیبی را فراز و هر فرازی را نشیب

۱۹

Metre :

[_ _ u _ a _ u _ u _ u _ u _ u _] مضارع مثنوی بحر مکتوف مقصور

رفتی و صد هزار دلت^۱ دست در کتیب

۱ ای جان اهل دل که تواند ز تو شکیب

گوئی^۲ که احتمال کند مدت^۳ فراق

۲ آنرا که بکنفس^۴ نبود طاقت عتیب

تا همچو آفتاب بر آبی دگرز شوق

۳ ما جمله دیده برده و انگشت بر حسین

از دست قلندی که کتبت بمن رسد

۴ در پای قلند افتسم و بر سر نهم کتیب

چون دیگران ز دل نروی گزروی ز چشم

۵ کاندر میلان جانی و از دیده در حجیب

^۱ I(a), I(b), P, S, R, Z, B, D, l, Y; for دلت, دل و.

^۲ S; for گوئی, گویا.

^۳ I(a), S, B, T, C, Y(b); for مدت, شدت.

^۴ I(a); for بکنفس, بکفران. All texts except T^۱C, Y(b); بکنمش for بکنفس.

امید روز وصل دل خلق می‌دهد

۶ ورنه فراق خون بچکانیدی از نهیب

در بوستان سرای تو بعد از تو کی بود

۷ خندانان از تازه به و سرخ روی سیب

این ^۵ عید متفق نشود خلق را نشاط

۸ از بسکه بر رسیدنت آیین کفند و زیب

این طلعت خجسته که داری تو ^۶ غم مدار

۹ کاقبال یاورت بود اندر ^۷ فسراز و شیب

همراه تست خاطر سعدی بحکم آنکه

۱۰ خلق خوشست چو گفته سعدیست دلفریب

تایید و نصرت و ظفرت باد همعنان

۱۱ هر بامداد و شب که نهی پای در رکیب ^۸

۲۰

[- ۵ - - ۱ - ۵ - - ۱ - ۵ -]
Metro: رمل مستس مفسور.

عقل اند از زندگی مسنان خراب

۱ زندگانی چیست مستی از شراب

تانه بنداری شرابی گفتمت

۲ خانه آبادان و عقل از وی خراب

^۵ T, O, Y(b); این, for این.

^۶ I(b), B, S, B, T, C; داری تو, با تست.

^۷ I(b); یاورت بود اندر, یاور تو بود در.

^۸ This line is omitted in B.

از شراب عشق^۱ جانان مست شو

۳ کآنچه عقلت میبرد شر^۲ است و آب

قرب خواهی کردن از طاعت میب^۳

۴ خواجهگی^۴ خواهی سر از خدمت^۵ متاب

خفته در رانی و رفتنه کاروان

۵ ترسنت منزل نه بینی^۶ جز بضواب

تا نپاشی نظم طاعت دخل عیش

۶ بر نگیسوی رنج بین و گنج یاب

چشمه حیوان بتاریکی در است

۷ نوزد اندر بصر و گنج اندر خواب

هر که دایم حلقه بر درزند

۸ ناگهش^۷ روزی بباشد فتح یاب

رفت باید تا بگام دل رسد^۸

۹ شب نشستن تا بر آید آفتاب

سعدیا گر مزد خواهی بیعمل

۱۰ تشنه خسپند کاروانی در سراب

۱ I(b), S, R, Y(b), T: عشق, for شوق.

۲ I(b); شر, for شیر.

۳ I(b); خواجهگی, for خاستگی.

۴ S; طاعت, for خدمت.

۵ I(a); ترسنت منزل نه بینی, for ترسنتی منزل نه بینی.

۶ I(a); ناگهش, for ناگهان.

۷ S; تشنه, for خسته.

۲۱

Metre: [_ _ u | u _ u _ | u _ _] هنجِ مَسَدِمْ اُخْرِبِ مَقْبُوْضِ مَقْصُوْر :

- | | | | |
|---|--------------------------|---|--|
| ۱ | ما را همه شب نمیبرد خواب | ۱ | ای خفته روزگار در یاب |
| ۲ | در بادیه تشنگان بمردند | ۲ | وز حَلَبَه ^۱ بکوفه میروند ^۲ آب |
| ۳ | ای سخت کمان سست پیمان | ۳ | این بود وفای عهد ^۳ اصحاب ^۴ |
| ۴ | خار است بوزیر پهلوانم | ۴ | بیرونی تو خرابگاه سنجاب |
| ۵ | ای دیده عاشقان برویت | ۵ | چون زوی مجاوران بمحراب |
| ۶ | من بس بقضای عشق دادم | ۶ | پیرانه سرآمدم بکتاب |
| ۷ | زهر از کف دست نازنینان | ۷ | در حلق چنان رود که جَلاب |
| ۸ | دیوانه کوی خوبرویان | ۸ | دورش نکند جفای بواب |
| ۹ | سعدی نتوان بهیچ کشتن | ۹ | الّا بفراق زوی احباب ^۵ |

۲۲

Metre: [_ u _ _ | u _ _ | u _ _] مِلِ مَسَدِمْ مَقْصُوْر :

- | | | | |
|---|---------------------------------------|---|---|
| ۱ | ماه رویا روی خوب از من متاب | ۱ | بی خطاکشتن چه می بینی ^۱ صواب |
| ۲ | نوش در خوابم در آغوش آمدی | ۲ | دین نپندارم که بینم جز بخواب |
| ۳ | از درون سوز ناک و چشم تر ^۲ | ۳ | نیمه ^۳ در آتشم نیمی در آب |

^۱ B, E, Y(a), Y(b); دجاه, for حَلَه.

^۲ I, I(a), I(b), S, Z; برنه, for رود.

^۳ I(b), S, R, B; وفا و عهد, for عهد.

^۴ I; b), and all texts except Z; احباب, for اصحاب.

^۵ I(b), R, and all texts except Z; اصحاب, for احباب.

^۱ I(b); چه می بینی, for نمی بینم.

^۲ S, R; تر, for نم.

^۳ T, Y(b); نیمه اندر, for در نیمه.

فارکش را جان درویشان هدف ۴ ناخنش را خون مسکینان خضاب
 او سخن میگوید و دل میببرد ۵ او نمک میریزد و جانها کباب
 هر که باز آید ز در پندارم اوست ۶ تشنه مسکین آب پذیرد از سراب
 حیف باشد بر چنان تن پیره ۷ ظلم باشد بر چنان صورت نقاب
 خوبی بدامان از بذاگوشش بگیر ۸ تا بگیرد جسمهات بوی گلاب
 نذره باشد شاهدی شمع بدست ۹ سرگران از خواب و سرمست از شراب
 بامدادان تابشب رویت میروش ۱۰ تا پوششانی جمال آفتاب
 سعدیاگر در برش خواهی جو چنگ ۱۱ گوشمالت خورد باید چون رباب

۳۳

Metre: [— | — | — | — | — | — | — | — | — | — | — | —]

آن نه زلف است ر بذاگوش که روز است و شبست
 ۱ و آن نه بالای صنوبر که درخت رطبت
 آن دهان نیست که در وهم^۱ سخنندان^۲ آید
 ۲ مگر اندر سخن آئی و بداند^۳ که لبست
 آتش روی تو ز بنگونه^۴ که در خلق گرفت
 ۳ عجب از سوختگی نیست که خامی عجب است
 آدمی نیست که عاشق نشود وقت^۵ بهار
 ۴ هر درختی^۶ که بنسوزد نجنبند خطب است

^۴ I, I(a), B, S, R; جانها, for I(i), C, Y(h); دلها, for do.

^۱ I(b), B, R, and all texts; وهم, for وصف.

^۲ I(a); سخنوران, for سخن گوی.

^۳ All MSS. except I, and all texts; بداند, for بدانم.

^۴ S; گونه, for سان.

^۵ All texts except Z; فصل, for وقت.

^۶ I, B, R, S, and all texts but C; درختی, for گیاهی.

- جنبش سرو میندار که از^۷ باد صباست
 ۵ بلکه^۸ از ناله مرغان چمن در طرب است
 خواهم اندر طلبت عمر بپایان آورد
 ۶ گرچه راهم نه باندازه پای طلب است
 همه کس را بتو این میل نباشد که مر است
 ۷ کآفتابی تو و کوتاه نظر مرغ شب است
 هر قضائی^۹ سببی دارد و من در غم دوست
 ۸ اجلم میکشد و درد فراقش^{۱۰} سبب است
 سخن خویش به بیگانه نیلرم گفتن^{۱۱}
 ۹ گله از دوست بدشمن نه طریق ادب است
 لیکن این حال^{۱۲} محال است که پنهان ماند
 ۱۰ توزه میدری و پرده سعدی قصب است

۴۴

Metre: [— u | u — u | u — u | u —] هزج مثنوی اخرب مکفوفی مقصور

ای لعبت خندان لب لعلت که گزید است

۱ وز باغ لطافت گل روی تو که چید است^۱

^۷ S, B, T, Y(b); سرو میندار که از, for سرو تو پنداری گز.

^۸ I(b), B, I, S, R, T, Z, D; نه که, for بلکه.

^۹ I(a); قضائی, for بلائی.

^{۱۰} All MSS. but I(a), and S, and all texts; فراقش, for فراقم.

^{۱۱} I(a), I(b), B, S, R; نیلرم گفتن, for نمی یارم گفت.

for do, نمی باید گفت.

^{۱۲} I(b); محال, for قصه.

^۱ In I this hemistich is written thus:—

روی باغ لطافت به رویت که گزید است

آنکس که بچیدست بمقصود رسید است

۲ و آنکو نگزدست بسی غصه کشید است^۱

نیکوتر از این میوه همه عمر که خورد است^۲

۳ شیرین تر از این خربزه هرگز که برید است

ای خضر حلالیت نکنم چشمه حیوان

۴ دانی که سکندر بچه محنت^۳ طلبید است

این^۴ خون کسی ریخته یا^۵ می سرخ^۶ است

۵ یا توت سیاه است که بر جامه چکید است

با جمله در آمیزی و از مابگریزی

۶ جرم از تو نباشد گنه از بخت رمید است

بسیار توقف نکند میوه پر بار

۷ چون عام بدانند که شیوین و رسید است

شکر است که دیوار بیکبار بیفتاد

۸ تا باز نگوئی که کس این باغ ندید است^۷

گل نیز در آن هفته دهن باز نمیکرد

۹ امروز نسیم سحرش^۸ پرده درید است

^۱ This line is only found in I(b), B, T, and C. The variants are unimportant.

^۲ In I this hemistich is written thus: زیباتر ازین صید همه عمر که خورد است. The whole line is omitted in I(a).

^۳ I(b), C, Y(b); محنت, for محنت.

^۴ S; تو, for این: I, I(b), R, R; آن, for do.

^۵ I inserts خود after یا.

^۶ I(a), C; لعل, for سرخ: I(b), T; ناب, for do.

^۷ In B, T, C, Y(b) the second hemistich runs as follows:—

باز نگوئی که خلق نگویند^۹ R; تا هیچکس این باغ نگوئی که ندید است.

In I, S, the whole line is omitted. ^۸ S; سحرش, for سحرش.

- در سجده که مرغابی از اندیشه نرفتگی
 ۱۰ کشتی روی اکنون که سر جسم بر برد است
 رفت آنکه فجاج از تو کشائیم دگر بار
 ۱۱ مارا بس^{۱۰} ازین کوزه^{۱۱} که بیگانه مکید^{۱۲} است
 گرمیوه این باغ بقراج ببردند^{۱۳}
 ۱۲ صد جای^{۱۴} دگر میوه شیرین و رسید^{۱۵} است
 سعدی در بستن هوایی دگری زن^{۱۶}
 ۱۳ وین کشت رها کن که درو گله چرید ست^{۱۷}

۴۵

Metre:

[_ _ _ | _ _ _ | _ _ _ | _ _ _]
 هرچ مثنیٰ اخرب مکفوف معذوف

ای دیدنت آسایش و خندیدنت آفت

گویی از همه خوبان بر بودی بلطافت

¹⁰ I(a); بازارم, for مارا بس.¹¹ S; میوه, for کوزه.¹² S, I; چشید, for مکید.¹³ In I(a) and S this hemistich is written thus:—

سعدی اگر این میوه بقراج ببردند

R, and all texts, except T and C, have the same, but with اگرش, for اگر این.

¹⁴ I(a); باغ, for جای.¹⁵ B, R, Y(a), Z, D; و رسید ست, for رسید ست; شیرین و رسید ست, for شیرین و رسید ست.¹⁶ I, T, C, omit line 12 and substitute line 13 for it. In I(b) line 12 runs as follows:—

گرمیوه از این باغ بقراج نبردند * در جای دگر میوه شیرین بر رسید ست

¹⁷ In B the first hemistich is written thus:—

سعدی تو خیال در باغ دگری کن

¹⁸ Line 13 is omitted in I(a), R, and all texts except T and C.

- ای صورت زیبای^۱ خطائی بنکونی
- ۲ وی قطر بران بهاری بنظرات
- ای سر خرامان گذری از در^۲ رحمت
- ۳ وی ماه درخشان نظری از سررافت
- ای عقل نگفتم که تو در عشق بکنجی
- ۴ در دولت خاتان نتوان کرد خلافت^۳
- گویند برو تا برود صحبت از دل
- ۵ ترسم شوم بیش کند بعد مسامت^۴
- باقد تو زیبا^۵ نبود سر بنسبت
- ۶ با روی تو نیکو^۶ نبود مه باطلت^۷
- صد سفر دشمن بنهد طالب مقصود
- ۷ باشد که یکی^۸ دوست بیاید بضیافت
- شمشیر ظرافت بود از دست عزیزان
- ۸ درویش نبساید که برنچد ز ظرافت^۹

^۱ I; زیبائی, for دیبائی.

^۲ I(a), I(b), S, R, T, C; در, for سر.

^۳ All texts, and all MSS., except I, read this line as follows:—

هر ملک وجودی که بشوخی بگرفتی * سلطان خیالت بنشاندی بخلافت

In B lines 2 and 4 are omitted.

^۴ All MSS., except I, and all texts, read this line as follows:—

گویند بدوری کن از بار عبوری * در صبر تفاوت نکند بعد مسامت

^۵ B; زیبا, for برعنا.

^۶ I(a), S, R; نیکو, for زیبا; I(b), T, C, Y(b); لایق, for نیکو.

^۷ All MSS., except I, and all texts, insert the following verse after

line 6:— آنرا که دلارام دهد وعده بکشتن * باید که ز سرکش نبود هیچ مخالفت

^۸ B, Y, E, D, C; باشد که یکی, for تا بویکه شبی; R, T, Z, L; the same,

باشد که, for تا چون تو; I(b); شبی, for یکی.

^۹ All MSS., except I, and all texts, read this line as follows:—

ای دل عرس روزی دلاویز ظریفان * بگذار که روزی بکشند بظرافت

سعدی چو گرفتار شدی تن بغض داده

۹ دریا دار و مرجان بود و هول^{۱۰} و منتخبات^{۱۱}

۲۶

[_ _ _ _ _] مخرج مثنوی مطوی منجور : Metre

اینکه^۱ تو داری قیامتست نه قامت

۱ وین نه تبسم که معجز است و کرامت

هر که تمشای روی چون قمرت^۲ کرد

۲ سینکه^۳ سپر کرد پیش تیر ملامت

هر شب و روزی که بیتو میروم^۴ از عمر

۳ هر نفسی میروم هزار فدامت

عمر نبود آنچه غافل از تو نشستم

۴ باقی عمر ایستاده ام بغرامت

سو خرامان چو قد معتدلت نیست

۵ آن همه وصفش که میکنند بقامت

چشم مسافر که بر جمال تو افتد^۵

۶ عزم زحیلش بدل شود باقامت

^{۱۰} P, B, and all texts; خوف, for هول.

^{۱۱} In I(b), T, C, Y(b), this line is omitted.

^۱ In I قد is inserted between این and که.

^۲ I(a), I(b), S, R, Z; سپرت, for قمرت.

^۳ I(a), I(k), I, S, R, T, Z; روی, for سینکه.

^۴ I(a); می خورم, for می میروم; I, Z; می برم, for می میروم.

^۵ I(b), S, Z, Y(a); افتاد, for افتد.

اهل فریقیر در تو خیره بماند

۷ گر بروی در حساب کاه قیامت

این همه سختی و نامرانی^۶ سعدی

۸ چون تو پسندی سعادتست و سلامت

۴۷

[_ _ _ ا _ _ _ ا _ _ _ ا _ _ _ ا _ _ _]
Metre: مضارع منتهی اخرب مکفوف مقصور:

مچنسون عشق را دگر امروز حالتست

۱ کاسلام دین لیلی و دیگر^۱ ضلالتست

فرهاد را از آن چه که شیرین ترش کفد^۲

۲ کین^۳ را شکیب نیست گر آنرا^۴ ملالتست

عذرا که نانوشتنه بخواند^۵ حدیث عشق

۳ داند کز^۶ آب دید^۷ و امق رسالتست

مطرب همیسن طریق غزل گو^۸ نگاه دار

۴ کین ره که بر گرفت بجائی دلالتست

ای صدعی که می گذری بر کنار آب

۵ ما را که غرقه ایم فدائی چه حالتست

^۶ I; بی, for نا.

^۱ Y(b); دیگر, for باقی.

^۲ L, Z; بود, for کفد; Y(b); شود, for دا.

^۳ R, Z, L, C, Y(b); کین, for این.

^۴ R; بخواند, for نخواند.

^۵ R; آنرا, for اورا.

^۶ R, Z, L, C, Y(b); که, for کز.

^۷ C, Y(b); را, for گو.

زین در کجا رویم که ما را بضاک او

۶ و او را بخورن ما که بریزد حوالتست^۷

گر سر قدم نمی کنمش پیش اهل دل

۷ سر بر نمی کنم که مقام خجالتست

جز یاد دوست هرچه کنی عمر ضایع است^۸

۸ جز سر عشق هرچه بگویی بظالتست

از هر جفاش^۹ بوی وفائی همی دمد^۹

۹ در هر تعنتیش^{۱۰} هزار استمالتست

ما را دیگر معامله با هیچ کس نماند

۱۰ بیعی که بی حضور تو کردیم^{۱۱} اقلالتست

سعدی بشوی لوح دل از نقش غیر او^{۱۲}

۱۱ علمی که ره بحق نماند جهالتست

۴۸

[— — — — —] هزج مستسّ احرب مقبوض مقصور: Metro

آن ماه در هفته در نقاب است ۱ یا حوری دست در خضاب است

و آن و سسه بر ابروان دلبنده^۱ ۲ یا^۳ قوس قزح بر آفتاب است

^۷ L, Y(b); حوالت, for محالت.

^۸ R, Z, L, C, Y(b); جفاش, for جفایش.

^۹ R, L; دمد, for دهد.

^{۱۰} R, Z, L, C, Y(b); تعنتیش, for تعنتیت.

^{۱۱} I; کردیم, for کردم.

^{۱۲} I; دوست, for او.

^۱ B, T; بر ابروان دلبنده, for بر ابروان گمان ابرو; Y(b); دلبنده, for داکش.

^۲ In all MSS. except I(a), and all texts but C; یا, for چون.

- لی^۱ قهره شهر و فتنه خیل ۳ فی منظرک النهار و اللیل
هر کوفند بصورت میل ۴ در صورت آدمی در ابست^۲
گرچه تو امیر و ما اسیریم ۵ گرچه^۳ تو بزرگ و ما حقیریم
درچه^۴ تو غنی و ما فقیریم ۶ دلداری درستان ثوابست
سیلاب ز سر گذشت بیا ۷ ز اندازه بدر^۵ مبر جفارا
باز آی که از^۶ نسیم تو ما را ۸ چشمی و هزار چشمه^۷ آبست
ای داری دلپذیر در دم ۹ اقرار به بندگیست کردم
دانی که من از تو برگردم ۱۰ چندانکه خطا^۸ گدی صواب است
ای روی تو از بهشت بایی ۱۱ دل بر نمک لبست کبابی
گفتم ز نسیم^۹ بر آتش آبی ۱۲ این آتش دل نه^{۱۰} کار^{۱۱} آبست
ای سر زوان و کلبن نور ۱۳ مه پیکر^{۱۲} و آفتاب پر تو
بستان و بده بگو و بشنو ۱۴ شبهای چنین نه وقت خواب است
امشب شب خلوت است تا روز ۱۵ ای طالع سعد و بغث فیروز^{۱۳}
شمعی بمیل ما بر افروز ۱۶ یا شمع منه که ماهتاب است
این گرسنه گرگ بی ترجم ۱۷ خود سیر نمی شود ز مردم

^۱ B; for, و آن.

^۲ In I lines 7 and 8 are transposed with verses 3 and 4.

^۳ All MSS. except I and B, and all texts but Z and C; **درچه**, for **گرچه**.

^۴ B, and all texts except C; **درچه**, for **گرچه**.

^۵ I(b), R, T, C, Y(b); **بدر**, for **بدر**.

^۶ I(a); **در**, for **ز**.

^۷ In all MSS. except I, and all texts; **نظاره**, for **چشمه**.

^۸ S, B, Z; **جفا**, for **خطا**.

^۹ I(a), I(b), B, T; **که زلم**, for **بزنم**.

^{۱۰} I(a); **چه**, for **نه**.

^{۱۱} All texts and all MSS. except I; **جائی**, for **کار**.

^{۱۲} All texts and all MSS. except I; **طلعت**, for **پیکر**.

^{۱۳} This, and the following line, are only found in I.

اینفای زمان مثال کندم ۱۸ وین دور^{۱۶} فلک چو آبسیاب است
 ساقی قدحی قلندری وار ۱۹ در ده بمعشوران هشیار
 دیوانه بحال خویش بگذاز^{۲۰} کاین مستی مانده از شرابست^{۱۷}
 بادست غرور زندگانی ۲۱ بر قسمت لوامع جوانی^{۱۸}
 درسیاب دمی که میتوانی ۲۲ بشتاب، که عمر در شتابست
 سعدی توفه^{۱۹} مرد وصل اونی ۲۳ چند^{۲۰} لاف زنی و قرب جوئی
 ای تشنه بخیره چند پوئی ۲۴ کاین ره که تو میروی سراست

۲۹

Metre: [_ _ _ | _ _ _ | _ _ _ | _ _ _] مضارع مثنوی اخرب مکشوف مفسور

از هرچه میبود سخن دوست خوشتر است

۱ پیغام آشنا نفس روح پرور است

هرگز وجود حاضر را غایب شنیده

۲ من در میان جمع و دلم جای دیگر است

شاهد چو^۳ در میان نبود شمع گو بیبر^۴

۳ در هست اگر چراغ نباشد منور است

^{۱۶} I(b), R; چرخ, for دور. ^{۱۷} Lines 19 and 20 are omitted in S.

^{۱۸} This and the next line are only found in I, and take the place of the two following verses which succeed line 18 in all other MSS. and texts; نهدی و جفا و زشت خولی * چند آنکه همیکنسی نکوئی and texts; نورمان بر منک بهر چه گوئی * جان بر لب و گویش بر خطابست

^{۱۹} All texts but T and C; نه, for چه.

^{۲۰} All texts, and all MSS. except I; تا, for چند.

^۱ In all MSS, except I, B, and in all texts, و is inserted after حاضر.

^۲ All MSS. except I(a), and all texts; که, for چو.

^۳ I(b), T, C, Y(b); بیبر, for میبش.

طیبات شیخ سعدی

ابنای روزگار بصعرا روند و باغ

۴ صعرا و باغ زنده دلان کوی دلبر است
کاج آن بغضتم رفتی ما آشتی کنان

۵ باز آمدی که دیدی مشتاق^۴ بر در است
جانا دلم چو عود بر آتش بسوختی

۶ وین دم که میزنم ز غمت بود مجمر است
شبها که بیتروم شب کور است در خیال

۷ روز^۵ بیترو بامداد کنم روز معشر است
گیسوت غبیرینه و گردن تمام عود

۸ معشوق خوبری چه^۶ محتاج^۷ زیور است
سعدی خیال بیهوده بستی امید وصل

۹ هجرت بکشت و وصل هنوزت مصور است
ز نهار ازین امید درازت که در^۸ دل است

۱۰ هیبت ازین خیال محالت که در سر است

۳۰

[-----] [-----] [-----] [-----] [-----]
Metre: هزج مثمنِ اُخرب

ای کسوت زیبائی بر قامت چالاکت

۱ زیبا نتواند دید الا نظر پاکت

گو منزلتی دارم بر خاکدست میوم

۲ باشد که گذر افتد^۱ بکروز بر آن خاکت

^۴ I(b) S, R, T; مشتاق, for مشتاق.

^۶ Y(a), L, E, D; چه, for چو.

^۸ B, E, T, D; در, for بر.

^۱ All MSS. and all texts, except T, C, Y(b); باشد, for افتد.

^۵ 1; چون, for روز.

^۷ B, T, C; حاجت, for محتاج.

- دائم که سرم روزی در پای تو خواهد شد
 ۳ هم در تو گریزم پس دست من و فتراکت
 ای چشم خود حیران در منظر مطبوعات
 ۴ وی دست نظر^۲ کوتاه از دامن ادراکت
 گفتم که در آویزم^۳ با ما سر زلفت
 ۵ بیچاره فرو ماندم پیش لب ضحاکت
 مه روی بپوشاند خورشید خجل گردد^۴
 ۶ گریزتو روی افتد بر طارم افلاکت
 گرزانکه ببخشائی فضلست بر اصعبت
 ۷ وز زانکه بسوزانی حکمت بر املاکت
 خون همه گریزی از کس نبود بیمت
 ۸ جرم همه گریختی از کس نبود باکت
 چندانکه جفا خواهی میکن که نمیگرد
 ۹ غم گرد دل سعدی با یاد طریفاکت

۳۱

[— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —]
 Metre: [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —] [— — — — —]

اتفاقم بسر کوی کسی افتاد است

۱ که در آن کوی چو من کشته^۱ بسی افتاد است

^۲ I(a), I(b), B, and all texts except T, Y(b); for همی.

^۳ I, B, B, and all texts, for نیآویزم.

^۴ I(a), I; for مانده.

^۱ I(a), S, B, R; for چو من کشته: I(b), T, C; کوچک خرو بار.

In I this hemistich runs as follows:—

که خرو بار در آن کوی بسی افتاد است

خبر ما برسانید بمرغان چمن

۲ که هم آواز شما در قفسی افتاد است

بدلزام بگو ای نفس باد سحر^۱

۳ کار ما هیچو سحر^۲ با^۳ نفسی افتاد است

روی شیرین چنوان گفت برو خال سیاه^۴

۴ انگبین است که در روی مگسی افتاد است

همه^۵ کس عزم^۶ هوس باختن ما نکند

۵ مگر آنکس که بدام هوسی افتاد است

سعدیا حال پراگندها گوی^۷ آن داند

۶ که همه عمر بچوگان کسی افتاد است

۳۲

Metre: [_ v _ _ | _ v _ _ | _ v _ _ | _ v _ _] وصلِ مثنوی مقصور

این تویی یا سرو بستانی برفتار آمده است

۱ یا ملک در صورت مردم^۱ بگفتار^۲ آمده است

آن پری کز خلق پنهان بود چندی روزگار

۲ باز می بینم که در عالم پدیدار آمده است

^۱ I(a); ^۲ I(a); ^۳ S; ^۴ در, for با.

^۵ In all MSS. except I, and all texts, this hemistich runs as fol-

lows: — یانی نغد قوت عمل چکند گر نکند

^۶ I(b), T, Y(b); ^۷ همه, for همه.

^۸ I(a); ^۹ I, S, I(b); ^{۱۰} عیب, for دو.

^{۱۱} I(b), B, S; ^{۱۲} او, for آن.

^{۱۳} R and all texts; ^{۱۴} در, for بر.

^{۱۵} R, T, C; ^{۱۶} آدم, for مردم.

^{۱۷} E, D, Y, L; ^{۱۸} برفتار, for بگفتار.

- عود میسوزند یا گل میدمد در بوستان
 ۳ دوستن یا کاروان مشک تاتار آمده است
 ساربانان یک نظر بر روی آن زیبانگار
 ۴ گربچانی میدهند اینک خریدار آمده است
 تا مرا با نقش رویش آشنائی افکند
 ۵ هرکه می بینم بچشمم نقش دیوار آمده است
 من دگر در خانه نشینم اسیر و دردمند
 ۶ خاصه این ساعت^۵ که گفتم^۵ گل بیزار آمده است
 گرفتوانکار نظر در آفرینش میکند
 ۷ من همیگویم که چشم از بهر این کار آمده است^۶
 و که گر من باز بینم روی یار خویش را
 ۸ مرده بیدی که در دنیا^۷ دگر بار^۷ آمده است
 آنچه بر من میروید در بندت ای آرام جان
 ۹ با کسی گویم که در بندت^{۱۰} گرفتار آمده است
 نی که میفالد همی در مجلس آزادگان
 ۱۰ ز آن همی ناند که بر روی زخم بسیار آمده است
 تا نه پنداری که بعد از چشم خواب^{۱۱} آورد تو
 ۱۱ تا برفتم خوابم^{۱۲} اندر چشم بیدار آمده است
 سعدیا گر همتی داری منزل از جور یار
 ۱۲ تا چهبان بود است جور یار بر یار آمده است

^۵ I(b), S, R, T, Z, C; در, for, بو.

^۶ I(a); گفتم, for, گفتمی.

^۷ I(a), and all texts; عالم, for, دنیا.

^۸ I(b); دگر بار, for, بیدار.

^{۱۱} S; صحت, for, خواب.

^۵ R; موسم, for, ساعت.

^۶ In I(a) this line is omitted.

^{۱۰} I, I(a), R; بندت, for, بندت.

^{۱۲} I(a), S; خواب, for, خوابم.

۳۳

Metre: | _ _ _ | _ _ _ | _ _ _ | _ _ _ |
 | _ _ _ | _ _ _ | _ _ _ | _ _ _ |

این خط شریف از آن بذل است

۱ وین^۱ نقل حدیث از آن نشان است

ایسن بسوی عبیدر آشنائی

۲ از ساحت پل مهردان است

مهرد از سر نامه بدگریتیم

۳ کونی^۲ که سر گلابدان است

فامد مکر آهوی خان بود

۴ کش نامه مشک در میان است

این خود چه عبارت لطیف است

۵ وین خود^۳ چه کفایت^۴ و بیان است

معلوم شد این حدیث شیوین

۶ کز منطبق آن^۵ شکر نشان است

این خط بزمین نشاید انداخت

۷ کز جانب^۶ مالا اسمان است

روزی بسوزد زوان سعدی

۸ کاین عمر^۷ نه عمر جاودان است

^۱ خود, for خط; ^۲ کونی, for آفتاب; ^۳ وین, for و آن; ^۴ کفایت, for کفایت.

^۵ In I (a) and I (b), ^۶ کفایت, for کفایت. In I (a) and I (b) is omitted before بیان.

^۶ All texts except C and T; او, for آن.

^۷ All texts and all MSS, except I; خدمت, for جانب.

^۸ All texts and all MSS except I; عیش, for عمر.

خسرم تن او که چون روانش
 ۹ از تن بسود سخن روان است

۳۴

[_ _ _ | _ _ | _ _ | _ _] هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور : Metre

- | | | |
|-------------------------------------|----|--------------------------------------|
| این باد بهار بوستان است | ۱ | یا بوی وصال بوستان است |
| دل میبود این خط نگارین | ۲ | گویی خط روئی ^۱ دلستان است |
| ای مرغ بدم گل ^۲ گرفتار | ۳ | باز آی که وقت آشیان است |
| شهبامن و شمع می گذاریم ^۳ | ۴ | این است که سوز من نهان است |
| گوشم همه روز از انتظارت | ۵ | برراه و نظر بر آستان است |
| وز بانگ موذنی بر آید | ۶ | گویم که دزلی کاروان است |
| با این همه دشمنی که کردی | ۷ | باز آی که دوستی همان است |
| با قوت بازوان عشقت | ۸ | سر پنجه صبر فائوان است |
| بیزاری بوستان دمساز | ۹ | تفریق میان جسم و جان است |
| نالیدن دردناک سعدی | ۱۰ | بر دعوی دوستی بیان ^۴ است |
| آتش به نی قلم در افتاد ^۵ | ۱۱ | وین درد که میبود دغان است |

۳۵

[_ _ _ | _ _ | _ _ | _ _] هزج مسدس مقصور : (a) Metre

چه رویست آنکه پیش کاروانست

- ۱ All texts except T, C; یار, for روی.
 ۲ All MSS. and texts except L; گل, for دل.
 ۳ I(a) and all texts except T and C; در گذاریم, for میگذاریم.
 ۴ I(b), R, B, C, Y (b); نشان, for بیان.
 ۵ All texts and all MSS. except B; انداخت, for افتاد.

۳۳

[... - - - - -] هزج مُستَویسِ اَحرَبِ مَقبُوضِ مَضمُورِ : Metro

این خط شریف از آن بندان است

۱. وین^۱ نقل حدیث از آن دهان است

این سوی عیبِ آشفتائی

۲. از ساحتِ بارِ مهروان است

مهر از سر نامه برگرفته‌م

۳. گوی^۲ که سر گلابدان است

فصلد مکر آشوبی خنسن بود

۴. گش ناله مشک در میدان است

این خود چه عیبات لطیف است

۵. وین خود^۳ چه کفایت^۴ و بیدان است

معلوم شد این حدیث شیخین

۶. کز منطبق آن^۵ شکر فشان است

این خط بزمین نساید انداخت

۷. کز جانب^۶ ماه آسمان است

روزی بسرود زان سه^۷ دبی

۸. کاین عمر^۸ نه عمر جاودان است

خود، خط، B؛ گواهی، for ثقیف؛ ۱. وین، for و آن؛ ۱

بیان. In 1 a) and 1 b) is omitted before کفایت، for ثقیف؛ ۲. I (h), Z;

آن، for او؛ ۳. All texts except C and T;

۴. All texts and all MSS, except I؛ خدمت، for جانبی؛

۵. All texts and all MSS, except I؛ عیش، for عمر؛

خرم تن او که چون روانش

۹ از تن برود سخن روان است

۳۴

[— — — — —] هزج مسدس مقبوض مقصور : Metre

- | | | |
|--|----|--------------------------------------|
| این باد بهار بوستان است | ۱ | یا بوی وصال بوستان است |
| دل میبرد این خط نگارین | ۲ | گویی خط روئی ^۱ دلستان است |
| ای مرغ بدام گل ^۲ گرفتار | ۳ | باز آئی که وقت آشیان است |
| شبه با من و شمع می گذاریم ^۳ | ۴ | این است که سوز من نهان است |
| گوشم همه روز از انتظارت | ۵ | بر راه و نظر بر آستان است |
| وز بانگ موذنی بر آید | ۶ | گویم که درای کاروان است |
| با این همه دشمنی که کردی | ۷ | باز آئی که دوستی همان است |
| با قوت بازوان عشقت | ۸ | سرینجه ^۴ عبرتوان است |
| بیزاری بوستان دمساز | ۹ | تفریق میان جسم و جان است |
| نالیدن درناک سعدی | ۱۰ | بر دعوی دوستی بیسان ^۴ است |
| آتش به نی قلم در افتاد ^۵ | ۱۱ | وین دود که میبرد دخان است |

۳۵

[— — — — —] هزج مسدس مقصور : (a) Metre

چه رویست آنکه پیش کاروانست

^۱ All texts except T, C; یار, for روی.

^۲ All MSS. and texts except L; گل, for دل.

^۳ I(a) and all texts except T and C; در گذاریم, for میگذاریم.

^۴ I(b), R, B; C, Y (b); نشان, for بیسان.

^۵ All texts and all MSS. except B; انداخت, for افتاد.

- سلیمانست گوی در عماری ۲ که بر باد عبا تخش روانست
 جمال ماه پیکر بر بلفردی ۳ بدان ماند که ماه آسمانست
 بهشتی صورتی در جرف محمل ۴ چو برجی کفتابش در میانست
 خداوندان عقل این طرفه بینند ۵ که خورشیدی بزیر سایه بانست
 چو نیلوفر در آب و ماه در میغ ۶ بری رخ در نقاب پرنیانست
 روی کار من برقع بر انداخت ۷ بیک نار آنکه در برقع نهانست
 شتر پیشی گرفت از من برقرار ۸ که بر من بیش از بار گرانست
 زهی اندک وفای سست پیمان ۹ که آن سنگین دل نامهربانست
 ترا گر دوستی با من همین بود ۱۰ وفای ما و عهد ما همانست
 وفا کردیم و با ما عهد کردی ۱۱ برو سعدی که این پاداش آنست
 ندانستی که در پایان پیروی ۱۲ نه وقت پنجه کردن با جوانست

۴۵

[باز در این باب در این مثنوی ضرب مصروف مفسور. Metre.]

افسوس بر آن دیده که روی نو دید است

۱ یا دیده و بعد از نو روی نگریده است

گر مدعیان نفس به بینند پسری را

۲ دانند که دیوانه چرا جامه درید است

۱ I, C, Y(b); مهر, for ماه

۲ I; انداز, for انداخت in R this line is omitted.

۳ R; وفا و, for وفای.

۴ In L, Z, C, Y(b) the following verse is inserted after line 10: -

ندار ای ساربان آخر زمانی * که عهد وصل را آخر زمانست

۵ R, C, Z, L, Y(b); کردند, for کردی.

- آن کیست که پیرامن خورشید جمالش
 ۳ از مشک سیه دایره برسیم کشید است
 لی عاقل^۱، اگر پای بسنگیت بز آید
 ۴ فرهاد بدانی که چرا سنگ برید است
 رحمت نکند بر دل دیوانه^۲ فرهاد^۳
 ۵ آنکس که سخن گفتن شیرین نشنید است
 از دست کمان مهره ابروی تو در شهر
 ۶ دل نیست که در بر چو کبوتر نطپید است
 در وهم تیاید که چه مطبوع درختی
 ۷ پیدا است که هرگز کس ازین میوه نجید است
 سر قلم قدرت بیچون الهی
 ۸ در روی تو چون روی در آینه پدید است
 ما از تو بغیر از تو نداریم تمنا
 ۹ حلوا بکسی ده که محبت نجشید است
 با این همه باران بلا بر سر سعدی
 ۱۰ نشگفت اگرش خانه چشم آب چکید است

۳۷

[— — — — —] مضارع مثنوی الحرف مکفوف مفعول: Metre

امشب برآستی شب ما روز روشن است

۱ عید وصال دوست علی رغم دشمن است

^۱ I(b); for مائل، فاعل.

^۲ I; for دیوانه، بیچاره.

^۳ I(b), C, Y(b) T; for هشم، دل.

باد^۱ بهشت میگذرد یا نسیم باغ^۲

۲۱ یا فکبست دهلن تو یا بوی لادن است

هرگز نباشد از تن و جانست گنیز تر

۳ چشم که در سر است و روانم که در تن است

گردن فهم بخدمت و گوشت کفم^۳ بقول

۴ تا خاطر معلق^۴ آن گوش و گردن است

ای پادشاه سایه ز درویش را مگیر^۵

۵ ناچار خورشه چین بود آنجا که خرمن است

دور از تو در جهان فراخم مجسمل نیست

۶ دنیا^۶ بچشم تنگدلان^۷ چشم سوزن است

عاشق گریختن نتواند که دست شوق

۷ هرجا که می‌رود متعلق بدامن است

شیرین بدر نگیرد^۸ از خانه بی رقیب

۸ داند شکر که دفع مگس باد بیزن است

جور رقیب و سرزنش اهل روزگار

۹ با من همان حکایت گاو^۹ و دهل زن است

باز آن شاه را حسد آید بدین شکار

۱۰ گان شاهباز را دل سعدی نشیمن است

^۱ Y(h); باد, for بوی.

^۲ T; نسیم, for باغ.

^۳ I(b); گوشت کفم, for گوشت فهم. T, C, Y(h); کفم, for فهم.

^۴ B, C, Y(h), T; معلق, for مقفود.

^۵ S, R, I; بر مگیر, for بر مگیر.

^۶ I; دنیا, for عالم.

^۷ S; تنگدلان, for سنگدلان.

^۸ I; شود, for شود.

^۹ In S and I, و is omitted after گاو.

قلب رقیق چند بپوشد حدیث عشق

۱۱ هرچه آن بآبگینه بپوشی مجین است^{۱۰}

۳۸

[— — — — —] مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور؛ Metre:

این بوی زوح پرور از آن کوی دلبر است

۱ وین آب زندگانی از آن حوض^۱ کوثر است

ای باد بوستان مگرت زلفه در میان

۲ وی مرغ آشنا مگرت نامه در پر^۲ است

بوی بهشت میگذرد یا نسیم دوست

۳ یا کاروان صبح که گیتی منور است

این قصد از کدام زمین است منکبوی

۴ وین نامه در چه داشت که عنوان معطر است

بر راه باد عود بر آتش نهاده اند

۵ یا خود در آن زمین که تویی خاک عذراست

باز آ و حلقه بر در زندان^۳ شوق زن

۶ کاجاب را^۴ در دیده چو مسمار بر در است

دانی که چوون همیگذرانیم روزگار

۷ روزی که بیتو میگذرد^۵ روز محشر است

^{۱۰} In S this line is omitted.

^۱ I(a), I; جوی, for حوض.

^۲ All MSS, and all texts except L; بر, for پر.

^۳ L; زندان, for زندان.

^۴ I(a), B, R, I, T; کاجاب, for کاجاب.

^۵ S; گذرد روز, for گذرد روز.

باز آ که در فراق تو چشم امیدوار

۸ چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

گفتم^۶ که عشق را بصبروی^۷ دوا^۸ مکتم^۹

۹ هر روز عشق بیستتر و صبر کمتر است

عورت ز چشم غایب و اخلاق در نظر

۱۰ دیدار در حجاب و معانی برابر است^{۱۰}

در نامه نیز^{۱۱} چند نکتهد حدیث عشق^{۱۲}

۱۱ کونه کذب که قصه ما کار دفتر است

همچون درخت بادیه سعدی ز برق^{۱۳} شوق

۱۲ سوزان و میوه سنجش همچنان تر است

آبی خوش است وقت عزیزان^{۱۴} بجوی عود

۱۳ وز سوز خائل اند که در جان مجمر است

۳۹

[.]
Metre : *وهل مَهمین مقصور*

ایکه گفتمی هیچ مشکل چون^۱ فراق یار نیست

۱ گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست

^۶ All MSS. except I, I(a), and all texts. گفتم^۶ for گفتیم.

^۷ All MSS. except I(a), and all texts. گفتم^۷ for گفتم.

^۸ This line is omitted in I(a).

^۹ I(a): *می نکتهد بار*. B, S, Y. در نامه نیز چند for دوطی این صحیفه.

^{۱۰} I(b), C, Y(b): *عشق* for *شوق*.

^{۱۱} I(b), B, I, S, R, Y(b), T, Y: *ز برق* for *برق*.

^{۱۲} I(a), I: *عزیزان* for *حریفان*.

^{۱۳} I(b): *چون* for *جز*.

- خلق را بیدار باید بود از آب چشم من
 ۲ وین عجب کآن وقت میگیریم که کسی بیدار نیست
 نوک موگانم بسرخي بریپانم زوی زدن
 ۳ قصه دل میدویسد حاجت گفتار نیست
 بیدلان را عیب کردم لا جرم بیدل شدم .
 ۴ آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست
 ای نسیم صبح اگر باز اتفافی افتندت*
 ۵ آفرین خوانی^۵ بر آنحضرت که ما را بار^۶ نیست
 بارها^۷ زوی از پریشانی^۸ بدیوار آورم
 ۶ گرم دل با کسی گویم^۷ به از دیوار نیست
 ما زبان اندر کشیدیم از حدیث خلق زوی
 ۷ گر حدیثی هست با یار است با اغیار نیست
 قادری بر هرچه میخواستواهی بجز^۸ آزار من
 ۸ زانکه گر شمشیر بر فرق نهی آزار نیست
 احتمال نیش کردن واجبست از بهر نوش
 ۹ حمل کوه بیستون از بهر^۹ شیرین بار نیست

* All MSS, except I (a) and B, and all texts but T and C; اوتند, for افتند.

^۵ I(b), S, T; گوانی, for خوانی.

^۶ S, T, E, Y, C; بار, for بار.

^۷ I(a), B, S, R, Z, E, D, I; وقتها, for بارها.

^۸ I(b) and C; پریشانی, for پریشانی.

^۹ I, S, B; Z, E, Y (a), I, D; گویم, for گویم.

^{۱۰} B, I, S, Z; ممکن, for مگر; R; مگر, for do.

^{۱۱} All texts and all MSS, except H; بره, for بهر.

سور را مانی و لیکن سور را رفتار نه^{۱۰}

۱۰ مایه را مانی و لیکن مایه را گفتار نیست

گردم در عشق تو^{۱۱} دیوانه شد عیش من^{۱۲}

۱۱ بدر بی نقصان در بی عیب و گل بیخار نیست^{۱۳}

لوحش الله از قد و بالای آن سور سہی

۱۲ زانکہ ماندشش بزیر گنبد دوار نیست

دوستان گویند سعدی خیمه در گلزار زن

۱۳ من گلی را دوست میدارم که در گلزار نیست

۴۰

[... ..] (... ..)
Metre: مخموف مکفوف معدوف

انرا که میسر نشود عیس و قناعت

۱ باید که نه بنزد کم و خدمت و طاعت

چون دوست گرفتاری چه نم از دشمن خونخوار

۲ گو طبل سلامت برن و کوس شفاعت

گر خود همه بیداد کند هم مکنونید

۳ عدیب دلازم به از دل شفاعت

از هر چه تو گویی شفاعت بشکیم

۴ امکان شکیب از تو محال است و قناعت

^{۱۰} S: کو, for نه.

^{۱۱} I(b): نو, for تو.

^{۱۲} I(b), Z: عیش, for عیش.

^{۱۳} In I(a) this line is omitted. In I verses 10 to 12 are omitted.

^۱ All texts and all MSS, except I(b): نه, for نه.

- گرنسخته روی تو بیسازار در آرند^۲
 ۵ نقّاش به بنّاد در دگان ضاعت^۳
 درباب دمی صحبت یاران^۴ که دگر بار
 ۶ چون رفت نیاید بکمند آن دم و ساعت
 انصاف نباشد که من خسته رنچور^۵
 ۷ پروانه او باشم و او شمع جماعت
 لیکن^۶ چه توان کرد چو قوت نتوان کرد
 ۸ با گردش ایام بیازوی شجاعت
 دل در هوست خون شد و جان در طلبت سوخت
 ۹ با این همه سعدی خجل از ننگ بضاعت

۴۱

Metre: — — — — — | — — — — — | هزج منمن الخوب .

- ایچنان خردمندان گوی خم چو کانت
 ۱ بیرون نبرد گویی کافتاد^۱ بمیدان
 روز همه سر بر کرد از کوه^۲ و شب ما را
 ۲ سر بر نکند خورشید الا ز گریبانانت

^۲ I(a), B, L, R, T, C, Z, Y(b); در, for دو.

^۳ The following verse is inserted after line 5 in all texts and all MSS. except I:—

چنان بر کف دست آمده تا روی تو بیند * خود شرم نمی آیدش از ننگ بضاعت

Y(b) : دمی : دم, for یارین : یاری; B, I(b), L, S, R, C, Y(a);

یارین, for نیکان

رنچور, for مجروح; ۱

لیکن, for گفتیم; R;

چو, for که; T, Y(b); ۲

All texts and all MSS. except I; کافتاده, for کافتاد.

In ۱ is omitted before شب.

جان در تن مشتاقان از ذوق^۸ برقص آید

۳ چون باد بچغبناند شاخی ز گلستانت

هر چند نمی سوزد بر من دل سنجینت

۴ گویی دل من سنگست در چاه زلفدانت

جان با ختن آسان است اندر نظرت^۹ لیکن

۵ این لاشه نمی بینم شایسته قربانت

دیوار سروایت را نقاش نمی باید

۶ تو زینت ایوانی نه صورت ایوانت

با داغ تو رنججوی به کز نظرت دوری

۷ پیش قدمت مردن به زانکه بهجوانت^{۱۰}

ای بادیه هجران^{۱۱} با عشق حرم باشد

۸ عشاق نیندیشند از خار مغیلاتت

دیگر نتوانستم از نقده^{۱۲} حذر کردن

۹ زانکه که در افتادم با تو گس^{۱۳} قنانت

شاید که درین دنیا مرگش نبود هرگز

۱۰ سعدی که چو جان دارد بل دوستر از چانت

بسیار چو ذو القربین افاق بگردید است

۱۱ این سینه که میبوسد بر^{۱۴} چشمه حیوانت

^۸ B, C, Y(b); ذوق, for شوق.

^۹ D; نظرت, for طهت.

^{۱۰} In all texts and MSS. except I, this hemistich is written thus:--

پیش نظرت مردن بهتر که بهجوانت.

^{۱۱} I, B, T, E, Y(a), Y(b), L, D; گر, for تا.

^{۱۲} All texts and all MSS. except B; قامه, for تو گس.

^{۱۳} I; در, for بر.

۴۴

[_ _ ا _ ا _ ا _ ا _ ا _ ا _ ا _ ا] مفارح مضمین اُخرب مکفوف مقصور: *Metre:*

- از جان برون نیامده جانانت آرزوست
 ۱ زَنار نَابِـرِیْدَه و ایمانت آرزوست
 بر درگهی که نوبت ازنی^۱ همی زند
 ۲ موزی نه و ملک سلیمانت آرزوست
 مردی نه و خدمت مردی نکرده^۲
 ۳ و آنگاه صف صفا^۳ مردانت آرزوست
 فرعون وار لاف انا العسق همی زنی
 ۴ و آنگاه قرب موسی عمرانت آرزوست
 چون کودکان که دامن خود اسب میکنند^۴
 ۵ دامن سوار گشته و میدانت آرزوست
 انصاف راه خود ز سر صدق داده
 ۶ بر درد نارسیده و درمانت آرزوست
 امساک نفس میکنی اش نام و هرنفس
 ۷ صد گونه از طعام تو بر خوانت آرزوست
 بر خوان عنکبوت که بریان مگس بود
 ۸ شپهر جبرئیل مگس رانت آرزوست

^۱ The reading هبلی, referring to Solomon's prayer, would seem more suitable here, but there is no authority for it.

^۲ In I(b) this line is omitted.

^۳ I(a), S, B, R, Z, E, D, L, V(a); میگند, for کرده اند.

هر روز از برای سگ نفس بوسید

۹ یک کاسه شور با و دو تا ناخت آرزوست

سعدی درین جهان که تویی ذره وار باش

۱۰! گردل بنزد حضرت سلطانت آرزوست^۱

۴۳

[ن ا ب ا ب ا ب ا ب] سرع مستس مطوچی مکوف Metre

- بیتو حرامست بخندوت نسبت ۱ حیفا بود در بختین روزی بست
 دامن دولت چو بدست او فتاد ۲ گویهای باز نیاید بدست
 هر که بیفتاد بتیورت بخاست ۳ و آنکه در آمد بکمدت نجاست
 ما با و یکبار مآبد شدیم ۴ مرغ بدام آمد و ماهی بشست
 این چه نظر بود که خونم بر ریخت ۵ وین چه نمک بود که دینم بخست
 مبر قفا خود تراشی^۱ گویخت ۶ مثل دلا دید^۲ بکنجی نسبت
 بار مددگت نتوانم کشید ۷ سپید معجبت نتوانم شکست
 دین رمقی^۳ نیز که هست از وجود ۸ پیش وجودت نتوان گفت که^۴ هست

^۱ N.B.—In Y(b), B, T, C, lines 6 and 7, in Z, line 7, and in I(b), line 9 are omitted.

The whole of the ode is omitted in I(a), R, and S.

^۲ P, B, R, E, I, Y(a), D, Z: درین کار, for قفا خود (only in I); I(b), S, C, T, Y(b): درین راه, for do.

^۳ P, R, Z, E, D, I, Y(a): درین روز, for دلا دید (only in I); B: درین راه, for do; I(a), I(b), S, T, C, Y(b): درین وقت, for do.

N.B.—In I(a), line 5 (a, is joined to 6 (b), 5 (b) and 6 (a) being omitted.

^۴ I, I(a), I(b), S, T, C, Y(b): نتوانم, for نتوانم.

^۵ I(b): رمقی, for نفسی.

^۶ In all texts and all MSS. except I, S: که is omitted before هست

هرگز اگر راه بمعنی برد^۶ سجدۀ صورت نکند بت پرست^۷
مستی خمرش نشود آرزو^۸ هر که چو سعدی بود^۷ از عشق مست^۹

۴۴

[_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _]
Metre : مستقیم مثنوی منجزی مقصور :

بسا^۱ هلاک شود دوست در محبت دوست

۱ که زندگانی او در هلاک بودن اوست^۲

مرا وفا و جفائی^۳ تو پیش یکسان است

۲ که هر چه دوست پسندد بجای دوست نکوست

هر آنچه بر سر آزادگان رود زیباست

۳ علی الخصوص که از دست یار زیبا خوست

مرا و عشق تو گیتی بیک شکم زاد است

۴ دو روح در بدنی چون دو مغز در یک پوست

دلیم ز دست^۵ بدر بود سروبالائی

۵ خلاف عادت آن سروها که بر لب جوست

بخواب دوش چنان دیدمی^۶ که زلفیتش

۶ گرفته بودم و دستم هنوز غایب دوست

^۶ This line is omitted in B.

^۷ In all texts and in all MSS. except I(b) ; شود, for بود.

^۸ N.B. -- In B, the whole of this ode is omitted.

^۱ All texts and all MSS. except I(b) ; بسا, for بقا.

^۲ In I(b) this hemistich is written thus : —

که زندۀ بدست آدمی که کشته اوست

^۳ All texts except Y(b), transpose جفا and وفای.

^۴ I(a), I(b), R, Z, E, L, D, Y(a) ; عشق, for دست.

^۵ E, T, Y(a), L, D ; دیدمی, for آدمی.

- چو گوی در همه عالم بسره^۶ بگردیدم
 ۷ ز دست عشقش و چوگان هنوز ز لیبی گوشت
 ز دوست هر که تو بینی مراد خوی خواهد
 ۸ مراد خاطر سعدی مراد خاطر دوست^۷
 جماعتی بهمین آب چشم بیرونی
 ۹ نگه^۸ گذرد و نه بیند کاشم در^۹ پوست^{۱۰}

۴۵

Metre: | _ _ _ _ _ | _ _ _ _ _ | _ _ _ _ _ | _ _ _ _ _ |

- بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست
 ۱ عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
 بغنیمت شماری دوست دم عیسی صبح
 ۲ نا دل مرده مشر زنده کند کاین دم ازوست
 نه فلک راست مسلم نه ملک را حامل
 ۳ آنچه در سر سوزدای بنی آدم ازوست
 بعافوت بضموم زهر که شاهد سوزی است
 ۴ بآزادت بکنم^۲ دور که درمن هم ازوست

^۶ I, I(a), S, R, Z; بسره, for بجان.

^۷ I, I(b) S, R, T, C, Y(b); دوست, for دوست.

^۸ I(a), I(b), T, C, Y(b); نگه, for نظر.

^۹ In all MSS. except I, I(b), and all texts but Y(a), پوست, for پوست.

^{۱۰} In B this line is omitted.

N.B.—In T the following line is found at the end of the ode:

دلیم بضم زلفش چو گو در افتاده است • ندانم آن شب تراز است یا که حلقه صورت

^۱ I; که, for ب.

^۲ I, R; بدم, for بکنم.

- زخم خونینم اگر به نشود به باشد
 ۵ خنک آن زخم که هر لحظه مره مرهم ازوست
 غم و شانی بر عارف چه تفریبات دارد^۵
 ۶ ساقیا باده بده شانی آن کلین غم ازوست
 پادشاهی و گدائی بر ما یکسلی است
 ۷ که برین در همه را پشت عبادت خم ازوست
 سعدیا گر بکند سیل فنا خانه عمر
 ۸ دل قوی دار که بفیاد بقا محکم ازوست^۶

۴۶

[— — — — —] هزج مسدسِ اعرابِ مقهوضِ مقصور : Metre

- بوی گل و بانگ مرغ برخاست ۱ هنگام^۱ نشاط و روز^۲ صحر است
 فراش خزان ورق بیفشاند ۲ نقاش صبا چمن بیاراست
 ما را سرباغ و بوستان نیست ۳ هر جا که توئی تفرج آنجا است
 گویند نظر بخوب رویان^۴ ۴ نهی است نه این نظر که ما راست
 در روی تو سر صنع بیچون ۵ چون آب^۵ در آبگینه پیدا است
 چشم چپ خویشتن بر آرم ۶ تاروی^۶ نه بینمت^۷ بجز راست^۷

^۵ S, R; باشد, for داود.

^۶ In I(b), lines 7 and 8 are transposed.

^۱ In all texts and all MSS. except I; ایام, for هنگام.

^۲ I(b); وقت, for روز.

^۳ All texts and all MSS. except I; بروی خوبان, for سرباغ و بوستان.

^۴ All texts but T, Z; روی, for آب.

^۵ I; روی, for آب.

^۶ All MSS. except I(b), and all texts but C; بینمت, for بینمت.

^۷ I(a); مگر, for بجز.

هر آدمی که مهر مهرت^۳ ۷ در وی نگریت سنگ خراست
 روزی تر و خشک من^۴ بسوزد ۸ آتش^{۱۰} که بزیر دیگ سوداست
 فالیدن بیحساب^{۱۱} سعدی^۹ گویند خلاف رای^{۱۲} داناست
 از درگاه ما خبر ندارد ۱۰ آسوده که بر کنار دریاست

۴۷

Metre: [_ _ _ _ _] هزج منمن اخرب مکفوف مقصور:

بر من که صبحی زده ام خرفه حرامست
 ۱ ای مجلسیان^۱ راه خرابانند کدامست
 هر کس بجهان خرمی پیش گرفتست^۲
 ۲ ما را غم آن^۳ ماه پرچهره تمامست
 بوخیر که در سایه سروی بنشینیم
 ۳ کآنجا که تو بنشینی بر سر قیامت
 دام دل صاحب نظرات خم کیسوست
 ۴ و آن خال و نذاکوش مگرداند و دامست
 با چون تو حرفی بچنین جا و چنین وقت
 ۵ گردانده خورم خمر نهشانی ده حرامست

^۳ I(b), C, S, Y(b); مهری, for مهرت.

^۴ I(a), and all texts but C, Y(b); ما, for من.

^{۱۰} In R, S, and all texts but C, T, Y(b), ل is inserted before آتش

^{۱۱} R; دریناک, for بیحساب. ^{۱۲} I; عقل, for رای.

^۱ I(a), B, C, Y(b); مدعیان, for مجلسیان.

^۲ All MSS. except B, and all texts but T; گرفتند, for گرفت است.

^۳ All MSS. but B, and all texts except T, C, Y(b); قسمت امر, for غم آن.

^۴ All MSS. but I(a), I(b), and all texts except R; جای درینوقت, for جا و چنین وقت. In T, C, Y(b) this line is omitted.

- با معتسب شهر بگوئید^۵ که زنه‌سار
 ۶ در مجلس ما سنگ می‌ندازد که جامست
 غیرت نگذارد که بگویم که مرا کشت
 ۷ تا خلق ندانند که معشوق چه نامست^۶
 دردا که به پختیم درین سوز نه‌الی
 ۸ و آنرا خبر از آتش ما نیست که خامست
 سعدی مبر اندیشه که در کام نهنگان
 ۹ چون در نظر دوست نشینی همه کامست

۴۸

ز - - - - - | رمل صدس مقصور : Metre

- پای سرو بوستانی در گل است
 ۱ سرو ما را پای معنی در دل است
 هرکه چشمش بر چشبین زوی اوقاد
 ۲ طالعش میمون و فالش^۱ مقبل است
 نیک خواهانم نصیحت میکند
 ۳ خشمت بر دریا زدن بی‌کامل است
 ام، برادر ما بگردان^۲ اندریم
 ۴ و آنکه شفعت میزند^۳ بر ساحل است

^۵ R, S, L, D; بگوئید, for بگوئید.

^۶ I(a), I(b), R, and all texts except Z; کامست, for کدامت.

^۱ I(b), T, Y(b); بخشش, for فالش.

^۲ I(a), I(b); بگردان, for بگردان.

^۳ T, Y(b); میزند, for میزند.

شوق را بر هر قوت غالبست

۵ عقل را با عشق دعوی باطل است

نیست عشق بغفلت میگذرد

۶ و آنکه معشوقی ندارد غافل است

دیده باشی نشئه مستعجل بآب^۴

۷ جان بجانان همچنان مستعجل است

بذل مال و جاه و ترک نام و ننگ

۸ در طریق عشق اول منزل است

گر بمیرد طالبی در بند دوست

۹ سهل بشد زندگانی مشکل است

عاشقی میگفت و خوش خوش میدوید^۵

۱۰ جان بیساید چو جانان قاتل است

سعدیا نزدیک زای عشقان

۱۱ خلق مجنون اند و مجنون عاقل است

۴۹

[— — — — —]
Metre : [— — — — —]

با خردمندی و خوبی پارسا و نیکخوست^۱

۱ صورتی شرگز ندیدم کلین همه معنی دروست

^۴ R, and all texts but T, Y(b); بر آب, for آب. In P lines 1 to 7 are omitted.

^۵ R and all texts; می‌گویی, for میدوید.

^۶ I(a), I(b), P, S, B, R, Z, C; چه, for که.

^۱ In L, E, D, Y(a) the hemistichs of this line are transposed.

گر خیال یاری اندیشند باری چون تو یار

۲ وره^۵ هوای دوستی وز زند باری چون تو دوست

خاکپایش^۶ بوسه خواهم داد آیم^۷ گو بجر

۳ آبروی^۸ عاشقان^۹ پیش معشوق^{۱۰} آبخوست

شاهدش دیدار و گفتن فتنه اش ابرو و چشم^{۱۱}

۴ نادرش بالا و^{۱۲} رفتن داپذیرش طبع و خوست

تا بخود باز آیم آنکه وصف دیدارش کنم

۵ از که میپرسی درین میدان که سرگردان چو گوست^{۱۳}

عیب پیسراهن دریدن میکنم دوستان

۶ بیوفا یارم که پیسراهن همی نرم نه پوست

خاک سبز رنگ و باد گلغشلی و آب خوش^{۱۴}

۷ ابر سروراید بلزان و هوای مشکبوست

تیر بلزان بر سر و صوفی گرفتار نظر

۸ مدعی در گفتگری و عاشق اندر جستجوست

هرکرا گنج احتیال آمد تو دست از وی بدار^{۱۵}

۹ کآنچهان شوریده دل پایش بکنجی در فروست

^۵ R; یا, for ور.

^۶ B; گویش, for پایش.

^۷ In E, L, Y(a), Z, D; آبروی, for آبروی.

^۸ I(a), I(b), P, S, R, Z, Y(a), E, L, D; مهربانان, for عاشقان.

^۹ R; هر خرابه, for معشوق.

^{۱۰} Z, L, E, Y(a), D; بالا و زلف, for ابرو و چشم.

^{۱۱} I(a), B, P, R, Z, L, T, Y(a), E, D; آنرا, for بالا و.

^{۱۲} In I(b) this line is omitted.

^{۱۳} L, Y(a), Y(b), E; چروچ, for خوش.

^{۱۴} B, T, Y(b); بشولی, for بهار.

چشم اگر با درست داری گوش با دشمن من

۱۰ عاشقی و نیکنامی سعدیا سنگ و سبوست^{۱۲}

۵۰

Metro: [_ _ _ | _ _ _ _ _] معجزت منم مخپون

بیا که نوبت صلح است و روزگار^۱ عفت^۲

۱ بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت شکایت^۳

برین^۴ یکی شده بودم که گرد عشق نگردم

۲ قضای عشق در آمد^۵ بدرخت چشم درایت

سلامت من مسکین^۶ کسی کند که نداند

۳ که عشق تا آنچه حد است و حسن تا آنچه غایت

مرا بدست تو خوشتر شلاک جان گرامی

۴ هزار بار که رفتن ندیگری نعمایت

ز جهد^۷ من چه کشاید تو را بخویشتم ده

۵ که چشم سعی غعیفست بی چراغ هدایت^۸

^{۱۲} In I(a), R, P this line is omitted

^۱ All texts and all MSS. except I: و دوسانی, for روزگار.

^۲ I(a) ? ارادت, for عفت.

^۳ All MSS. except I and B, and all texts but Y(b); شکایت, for شکایت.

^۴ All texts and all MSS. except I, I(b), R; بدین, for برین.

^۵ All texts and all MSS. except I. ترا بدهم و بزم, for قضای عشق در آمد.

^۶ All the texts have بیدل, for مسکین.

^۷ All MSS. except I(a) and all texts; جهد, for جهد. R: دست.

ز جهد من چه کشاید, for بنده چه آمد.

^۸ In B this line is omitted

- جفایتی که بگردم^۹ اگر درست بپرسی^{۱۰}
- ۶ فراق روی تو ما را^{۱۱} بس است حدّ جفایت
 بهیچ روی نشاید خلاف رای^{۱۲} تو کردن
- ۷ کجا برم گله از دست پادشاه ولایت
 بهیچ صورتی اندر نباشد این همه معنی
- ۸ بهیچ سوزنی اندر نباشد این همه آیت^{۱۳}
 کمال حسن وجودت بوصف راست نیاید
- ۹ مگر هم^{۱۴} آئینه گوید چنانکه هست حکایت
 مرا سخن بنهایت رسید و فکر^{۱۵} پایان
- ۱۰ هنوز وصف جمالت^{۱۶} نمیرسد بنهایت
 فراق نام^{۱۷} سعدی بهیچ گوش نیامد
- ۱۱ که درسی از سخنانش در او نکرد سرایت^{۱۸}

۵۱

Metro: [_ _ _ | _ _ _ | _ _ _ | _ _ _] منسرح مثنوی مطبوعی معجود

بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است

۱ پیر فگردد^۱ که در بهشت برین است

^۹ I, I(a), C, Y(b); بگردم, for بگردم.

^{۱۰} I, I(a), P, R; بپرسی, for باشد.

^{۱۱} In all texts and all MSS. except I(a); ما و ما, for ما و ما.

^{۱۲} In I(a) and I(b) this line is omitted.

^{۱۳} I(b); که, for هم.

^{۱۴} B, T, C, Y(b); مهر, for فکر.

^{۱۵} I(a), P, R, Z, T, Y(b), E, L, D; جمالت, for جمالت.

^{۱۶} In I and C lines 10 and 11 are transposed.

^{۱۷} I; فگردد, for فگردد.

- آئینه در پیش آفتاب نهاد است
 ۲ بر در آن خیمه یا شعاع جبین است^۱
 دیگر از آن جانب نماز نیشد
 ۳ گر تر اشوات کنی که قبله چنین است
 گر همه عالم ز لوح فکر بشویند^۲
 ۴ عشق نخواهد شدن که نقش نگیں است
 گوشه گرفتیم ز خلق و فایده نیست
 ۵ گوشه چشمت بالای^۳ گوشه نشین است
 تا نه تصور کنی که بینو صبور
 ۶ گو نفسی میزنم ز باز پسین است
 حسن^۴ تو هر جا که طبل عشق فرو کوفت
 ۷ بانگ بر آمد که غارت دل و دین است
 سیم و زرم گو مباش و دولت^۵ و اسباب
 ۸ زوی تو دارم^۶ که ملک زوی زمین است
 عشق صادق بزخم دوست نگیرد^۷
 ۹ زهر مدام بده که ماء معین است

^۱ In I(a) this line is omitted.

^۲ Y(b); بشویم, for بشویند

^۳ I, S, R; برای, for بالای.

^۴ I; مهر, for حسن.

^۵ I(b), R, E, L, T, Y(a), Y(b), D; مملکت, for دولت; ۱; دنیا, for do: In Z this hemistich runs as follows:—

گوزر و میم مباحث و نعمت و اسباب

^۶ I(b), T, O, S, Y(b); خواهم, for دارم; B, I, R; لایم, for do.

^۷ E, Y(a), Y(b), L, D; نبرد, for نگیرد.

سعدی ازین پس که راه پیش تو^۵ دانست

۱۰ گر ره دیگر رود خلال معین است

۵۲

[_ _ _ | _ _ _ | _ _ _] خفیف مسدّی مخبون معذوف : Metre

- بنده وار آمدم بزنهاوت ۱ که ندادم سلاح پیکارت
 متفق میشوم که دل ندهم ۲ معتقد میشوم دگر بارت
 مشغری را بهای روی تو نیست ۳ من بدین مفلسی خریدارت
 غیرتم هست و اقتدارم^۱ نیست ۴ که پیوشم ز چشم اغیارت
 گرچه بیطاقم چو مور ضعیف ۵ میکشم نفس و میکشم بارت
 نه چنان در کند پیچیدی ۶ که مخلص شود گرفتارت
 من هم اول که دیدمت گفتم ۷ حذر از چشم مست خونخوارت
 دیده شاید که بینو برکنم^۲ ۸ تا نه بینم^۳ فراق دیدارت
 تو ملولی و درستان^۴ مشتاق ۹ تو گریزان و ما طلبگارت
 چشم سعدی بخواب بید خواب ۱۰ که بدستی^۵ بچشم ستمارت
 تو بدین هر دو چشم^۶ خواب آلود ۱۱ چه نم از چشمهای بیدارت^۷

^۵ I(a), Z, Y(a), L, E, D ; نکوی, for پیش.

^۱ R, Z, E, Y(a), Y(b), D ; و is omitted before اقتدارم.

^۲ I(b), S, R, P ; نکند, for کنم.

^۳ I(b), B, R, P, S, C, Y(b) ; بینم, for بیدم.

^۴ R ; درستان, for دیگران.

^۵ I(a), T, C, Y(b) ; بدستی, for بدی.

^۶ I(a) ; هر دو چشم, for چشمهای.

^۷ S ; بیدارت, for بیدارت.

چون جان سپردن نیست بهر صورتی که هست

۸ در گوی عشق خوشتر و بر آستان دوست

با خویشتن همی برم این آرزو بخاک^۸

۹ در خاک سر بر آرم و پرسم نشان دوست

فریاد مردمان^۹ همه از دست دشمن است

۱۰ فریاد سعدی از دل فامه‌ریان دوست

۵۴

[_ _ _ _ _ | _ _ _ _ _] Metre: درمل مثنوی مشکول

نسن آدمی شریف است بچنان آدمیت

۱ نه همین لباس رعنا^۱ است نشان آدمیت

اگر آدمی بچشمست و دهان و گوش و بینی

۲ چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خوب و خواب و خشم و شهوت سببیت^۲ و جهل و ظلمت

۳ حیوان خبر ندارد ز جهان^۳ آدمیت

بحقیقت آدمی بساش و گرنه مرغ باشد^۴

۴ که همی^۵ سخن بگوید بزبان آدمیت

^۸ I, I(b), S, R, P, Z, O; آرزو بخاک, for شوق فامه‌ریان.

^۹ I(b); مردمان, for درمیان.

^۱ Y(b); رعنا, for زیبا.

^۲ In all MSS. except I, and all texts; سببیت, for شیبیت.

^۳ I(b), E, L, Z, Y(a), D; جهان, for نشان.

^۴ E, L, Z, Y(a), D; باشد, for دانم.

^۵ I(b), B, S, R, T, C, Y(h); همی, for همه.

- مگر آدمی نبوی که اسیر دیو مانندی
 ۵ که فرشته زه ندارد بمان آدمیت
 اگر این درنده خسروی ز طبیعت بگیرد
 ۶ همه عمر زنده باشی بران آدمیت
 طیران مرغ دیدنی تو ز پای بند شهوت
 ۷ بدر آی تا به بینی طیران آدمیت
 بنصیحت آدمی شونه بغوشن که سعدی
 ۸ هم از آدمی شنید است بیان آدمیت

۵۵

[... ا ب _ ب _ ب _ ب _ ا ب _]
 Metro: مفاعیلین اخرب مکفوف مفعول

- چشم خوش است ز بر اثر خواب خوشتر است
 ۱ طعم دهانت از شکر ناب خوشتر است
 زهار از آن تبسم شیوین که میکند
 ۲ کز خندنا شکرده سیراب خوشتر است
 شععی به پیش روی تو گفتیم که برکنم
 ۳ حاجت بشمع نیست که مهتاب خوشتر است
 دوش آرزوی خواب خوشم بود یکزمان
 ۴ امشب نظرت روی تو از خواب خوشتر است

* In T and C the following line is inserted between ۱ and ۲:—

رسد آدمی بجای که بجز خدا نبیند * مگر که ناچو خدا همه بمان آدمیت

۱ T, C; زمان, for آدمی

- در خوابگاه عشق سر بر کنار دوست
 ۵ کیمضت خار پشت ز سنجاب خوشتر است
 ز آن سری بضر آتش اگر خوانیم باطف
 ۶ رفتن بروی^۳ آتشیم از آب خوشتر است
 ز آب روان و سبزه و صحرا و لاله زار
 ۷ با من مگو که چشم بر^۳ احباب خوشتر است^۴
 زهره صده بدست رقیبان تندخوی^۵
 ۸ از دست خود بده که ز جلاب خوشتر است
 سعدی دگر بگوشه وحدت^۶ نمیرود
 ۹ خلوت خوش است و خدمت اصحاب^۱ خوشتر است
 هرباب ازین کتاب نگارین که بر کنی
 ۱۰ همچون بهشت گویی از آن باب خوشتر است

۵۶

[— — — — —] هزج مثمن الخرب مکفوف معطوف
 Metre: — — — — —

جان و تدم اهدوست فدایی تن و جانیت

۱ صوفی نفرورشم بهمه ملک جهانیت

^۱ I, Z, E, L, D, Y(a), Y(b); بروی, for بسوی.

^۲ B, S, R, P, I; بر, for در.

^۳ In I(a) line 7 is omitted.

^۴ Z, E, L, Y(a), D; زشتخوی, for تندخوی: P, S, I; ننگخوی, for زشتخوی.

^۵ I(a), B, E, L, Z, Y(a), D, C; خلوت, for وحدت.

^۶ I(a), I(b), Y(b); خدمت اصحاب, for اصحاب اصحاب.

- شیرین تر از آن لب نشنیدم که سخن گفت
 ۲ تو خود شکری یا غسل است آبدهانت
 یکروز عنایت کن و تیری^۱ بعمو انداز
 ۳ باشد که تفرج بکنم دست و کمانت^۱
 گمراه بگردانی و گریزی بپوشی
 ۴ من میفکرم گوشه چشم نگوانت
 بر سر نباشد رخ چون بدر^۲ مفیرت
 ۵ با^۳ ماه نباشد قد چون سرور روانت
 آخر چه بلانی تو که در وصف فیضانی
 ۶ سیر بگیریم و بگردیم بیانت
 گر عیب کفد بی خبر از حسن^۴ نو ما را
 ۷ معذور بدانند^۵ چو به بینند^۶ بیانت
 هیفت چنین روی نگزین که بپوشی
 ۸ سولی بمساکین رسد آخر چه زیانت
 باز آئی که در دیده بماند است خیانت
 ۹ بنشین که بخطای بگرفتست^۱ نشانت
 بسیار نباشد دلی از دست بدادن
 ۱۰ از جان زلفی دارم و هم توخی جانت

^۱ H, Z, L, Y(a), Y(b), D, E: کنم آن بپر، for بکنم دست.

^۲ I(a), B, P, S, R, E, L, Y(a), Z, D: ماه، for بدر.

^۳ I(a), B, S, R, P, Z: بر، for با.

^۴ In all texts, and all MSS. except I: هر کس که ملامت کاد از عشق، for گر عیب کفد بی خبر از حسن.

^۵ I, B, S, P, Z, C, Y(a), E, L, D: دارند، for دارم.

^۶ I, I(a), P, Z, C, Y(a), Y(b), E, L, D: بینند، for بیند.

^۷ I(b), and all text: بگرفتست، for مینشسته است.

دشنام گرم کردی و گفتی و شنیدم

۱۱ خرم دل^۵ سعدی که بر آید^۶ بزبان

۵۷

[— ۵ — ۱ — ۵ — ۱ — ۵ —]
Metra : ^۵معل مستحسن مقصور

جان ندارد هرکه جانانش نیست

۱ تنگ عیش است آنکه بستانش نیست

هرکه را صورت نه بنهد سر عشق

۲ صورتی دارد ولی جانانش نیست

گردانی داری بدلداری^۱ سپار^۲

۳ ضایع آن کشور که سلطانیش نیست

چشم نابینا زمین و آسمان

۴ : آن نمی یابد که انسانیش^۳ نیست

کامران آن دل که معبودیش هست

۵ نیک بخت آن سر که سامانش نیست

عارفان درویش صاحب درد را

۶ پادشا خوانند اگر زانیش نیست

ماجرای عقل پرسیدم ز عشق

۷ گفت معزول است و فرمانیش نیست

^۵ I(a), I(b), B, S, R, P, Z; تن, for دل.

^۶ All texts and all MSS. except I; بر آید, for بر آمد.

^۱ I(a), R, Z; بدلداری, for بداندی.

^۲ R, I(b), B, T, C, P, S, Y(b); سپار, for سپار.

^۳ L; انانیش, for نورانیش. In I(a), I(b), B, C, Y(b) lines 4 and 5 are transposed. In S line 4 is omitted.

درد عشق از نذرستی خوشتر^۸ است

۸ گرچه غیر^۹ از صبر درمانیش نیست

هرکه را با ماکروئی سر خوش است

۹ دولتی دارد که پایانییش نیست

خانه زندان است و تنهایی ملال^{۱۰}

۱۰ هرکه چون سعدی گلستانیش نیست

۵۸

Metre: [—]
مجتباً مثنوی مخبون مفعول : Metre

چو نیست راه برون آمدن ز میدانست

۱ ضرورتست چه گوی احتمال چو گانت

براستی که نخواهم بریدن^۱ از تو امید

۲ بدوستی که نخواهم شکست پیمانست

اگر هلاک پسندم و گریقا^۲ بخصمی

۳ بهر چه حکم کنی نقد است فرمانت

اگر تو عید عملیون بعهد باز آئی

۴ بخیلیم از نكدم خویشترین بقربانت

^۸ B, C; بهتر, for خوشتر.

^۹ I, S, R, Z; پیش, for میر In 1st lines 8 (b) and 9 (a) are omitted, and 9 (b) goes with 8 (a).

^{۱۰} In all MSS, except I(b), and all texts; ملال, for ملال.

^۱ T, Z, C, L; بریدن, for برید.

^۲ I(b); عطا, for بقا; T, Y(b); شقا, for دو.

- مه در هفته ندارد فرخ چندانی
 ۵ که آفتاب که میتابد از گریبان
 اگر نه سوز که طوبی در آمدی در باغ
 ۶ خجیل شدی چو بدیدی قد خرامانت
 نظر بروی تو صاحب‌دلی نیندازد
 ۷ که بیدلش نکند چشم‌های فتانت
 غلام همت شنگولیان و زندانم
 ۸ نه زاهدان که نظر میکنند پهنانت
 بیا اگر همه بد کرد که نیکت باد
 ۹ دعای نیکوان از چشم بد نگهبانت
 بضاک پات که گرسر فدا کند سعدی
 ۱۰ مقصراست هنوز از ادای احسانت

۵۹

[_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _] [_ _ _ _ _]
 Metro : مَجْمَعٌ مَثْنٍ مَخْبُونٍ مَقْصُورٍ

- چنان بوی^۱ تو آشفته ام بوی تو مست
 ۱ که نیستم خبر از هر چه در در عالم هست
 دگر بوی^۲ کنم دیده بر نمیداشد
 ۲ خلیسل من^۳ همه بتهای آذری بشکست

^۵ All texts have همی, for می.

^۱ I(a), I(b), I, R, Z, Y(b); بوی, for بوی.

^۲ I, I(a), I(b), B, S, P, R, Y; ما, for من.

مجال خواب نمیشد ز دست خیال

۳ در سرای نشاید بر آشنایان بست

در نفس طلبد^۸ هر کجا گرفتار بست

۴ من از کمند تو تا زنده ام نخواهم جست^۹

غلام همت^{۱۰} آنم که پای بند یکی^{۱۱} است

۵ بجانبسی متعلق شد از هزار برست

مطمین زای تو ام گردلم بخواهی سوخت

۶ اسیر حکم تو ام گرفتار بخواهی خست

نماز شام قیامت بهوش باز آید

۷ کسیکه خورده بود می بیامداد^{۱۲} است

نگاه من بتو و دیگران بخورد متغول

۸ معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست

اگر تو سر خرامان ز پای نشیند

۹ چه فتنها که بخیزد میان اهل نفسست

برادران و عزیزان نصیحتتم مکفید

۱۰ که اختیار من از دست رفت چو تیر از شست

حذر کنی ز بزان دیده سعدی

۱۱ که قطره سیل شود چون بیکدگر پیوست

^۸ در نفس طلبد، خلاص می طلبد؛ Z.

^۹ R, P; جست، for رست.

^{۱۰} I(a), P, I; دولت، for همت.

^{۱۱} I(b), S, R, T, Y(b); یکی، for کسی.

^{۱۲} R, I, I(b), T, Z, C; بیامداد، for استاد.

^{۱۳} S, R, I; عزیزان، for بزرگان.

^{۱۴} All MSS. except I and R, and all texts; و، for و : R; شد، for رفت.

خوش است نام تو بردن ولی دروغ بود

۱۲ ازین^{۱۰} سخن که بخوانند برد دست بدست

۶۰

[— — — — —] هزج مثنوی اُخرب مکفوف مقصور : Metre

چون عیش اگدایان بجهان سلطنتی نیست

۱ مجموع تر از ملک رضا مملکتی نیست

گر منزلتی هست کسی را مگر آن را^۲

۲ کاندرا نظر هیچ کسش منزلتی نیست

هرکس صفتی دارد و رنگی و نشانی^۳

۳ تو ترک صفت کن که ازین به صفتی نیست

پوشیده کسی بیغی فردای قیامت

۴ کامروز برهنه است و بر او عاریتی نیست

آنکس که درو معرفتی هست کدامست

۵ آنست که با هیچکسش معرفتی نیست^۴

سنگی و گیاهی که درو خاصیتی^۵ هست

۶ از آدمی به^۶ که درو منفعتی نیست

^{۱۰} I(b), B, S, 1, P; ازین, for درین.

^۱ All texts and all MSS. except 1; ملک, for عیش.

^۲ I(b), B, R, 1; آن را, for آنست.

^۳ S, R; طریقی, for نشانی.

^۴ In I(a), B and C, lines 4 and 5 are transposed. In S line 5 is omitted.

^۵ I(a); خاصیتی, for منفعتی.

^۶ I(a), S, E, L, Y(a), T, Z, D; به آدمی دان, for به آدمی به.

- درویش تو در مصلحت خویش چه دانی^۷
 ۷ خوشبش گرت نیست که بیمصلحتی نیست
 آن دوست نباشد که شکایت کند از دوست^۸
 ۸ فریاد که بر حال کشش^۹ موحتمی نیست
 آن عاشق معجروح ندانی^{۱۰} که چه گفته است
 ۹ هر^{۱۱} خون که دلآرام بریزد دینی نیست^{۱۲}
 راه ادب آنست که سعدی بترا موخت
 ۱۰ گر گوش بداری به^{۱۳} ازین تریبندی نیست

۶۱

Metre : [- u - - - - u - - - - -]

- خوشتر از دوران عشق ایام نیست
 ۱ بامداد عاشقان را شام نیست
 مطربان رفتند و صوفی در سماع
 ۲ عشق را آغاز هست انجام نیست
 ۳ هر جوریند را آخر است
 ۳ عارفان را^۴ منتهای گام نیست

^۷ B, I; چه دانی, for ندانی.

^۸ I; کشش, for منش.

^۹ I; بس, for هر.

^{۱۰} In I(a), I(b), B, S, R, T, C, 8(b) and 9(a) are omitted, and 9 (b) goes with 8 (a).

^{۱۱} I(b), R; گنی بهتر, for بداری به: B, T, C, Y(b); گنی خوشتر, for do.

^{۱۲} I(a); گار, for گام.

^{۱۳} I(a), R, Z, Y(a), E, L, D, C; عاشقانی, for عارفان.

^۸ R; بار, for دوست.

^{۱۰} I; نهی, for ندانی.

- از هزاران در یکی گیرد سماع
 ۴ زانکه هر کس معصوم پیغام نیست
 آشنایان را بدین معنی بزند
 ۵ در سرای خالص باز عام نیست
 تا نسوزد بر نیاید بوی عود
 ۶ پخته داند کاین سخن با خام نیست
 هر کسی را نام معشوقی که هست
 ۷ میبرد معشوق ما را نام نیست
 سر را با جمله زیبایی که هست
 ۸ پیش اندام تو هیچ اندام نیست
 مستی از من پرس و شور عشقی
 ۹ آن کجا داند که درد آشام نیست
 باد صبح و خاک شیراز آتشی است
 ۱۰ هر کرا در وی گرفت آرام نیست
 خواب بی هنگامت از ده میبرد
 ۱۱ زلفه بانگ صبح بی هنگام نیست
 سعدیا چون بت شکستی خود مباح
 ۱۲ خود پرستی کمتر از اصنام نیست

* This line is omitted in I.

* T, C, Y(b); او, for آن.

* I(b); رمد, for گرفت.

* In I this hemistich runs as follows:—خود پرستیدن کم از اصنام نیست.

۶۲

Metre : [_ _ _ _ _] مفاعیل مثنوی احراب :

خوش میروی بنفها تنها فدای جانست

۱ مدهوش میگذاری یاران مهر بانست

در آینه نگه^۱ کن تا خوبستن^۲ به بینی

۲ وز^۳ حسن خود بماند انگشت در دهانست

قصه شکار داری یا اتفلق بستن

۳ عزمی درست باید^۴ تا^۵ میکشد علانست

ای گلبن خرامان با دوستان نگه^۶ کن

۴ تا گذرد نسیمی بر ما ز بوستانست^۷

رخت سرای علقم تاراج شوق^۸ کردی

۵ ای درد آشکارا می بینم از نهانست

هر دم کمند زلفت میدی دگر بگیرد

۶ پیکان غمزه در دل ز ابروی چون کمانست

^۱ B, and all texts but T; نظر, for نگه; I: طلب, for do.

^۲ B, T, C; حسن خود, for خوبستن; Y(b): خودی خود, for do.

^۳ All texts and I(a), P, B; گز, for وز

^۴ I(b): میل درست باشد, for عزمی درست باید; T and Y(b): داری, for باید.

^۵ D, Z; یا, for تا.

^۶ I(a); گذر, for نگه.

^۷ In S, R, E, L, Y(a), Z, D, the following verse is inserted after line 4:—

مشغول عشق جانان کور عاشقی است صادق • در راه دوست مهرد چون من بر استانست

N.B.—The first hemistich occurs in ode 147, line 7.

^۸ B; عشق, for شوق.

دانی چرا نطفتم تو بادشاه حسنی^۹

۷ خفتن حرام باشد بر چشم پاسبانت

ما را نمی برارزد^{۱۰} باوصلت آشنائی

۸ مرغی نکوتر از من باید هم آشیانت

من آب زندگانی بعد از تومی نخواهم

۹ بگذار تا بمیرم بر خاک آستانت

من فتنه زمانم و آن دوستان که داری

۱۰ بیشک نگاه دارند از فتنه زمانت

سعدی چون دوست داری آزاد باش و فارغ^{۱۱}

۱۱ در دشمنی بیانش با^{۱۲} هر که در جهانست

۴۳

Metre : [— — — — —] هزج معدهس اخرب مقهوری مقصور :

خوش میبود آن پسر که برخاست ۱ سرویست که میسرود چنین راست

ابروش کمان^۱ قتل عشق ۲ گیسوش کند عقل دانست

بالای چنین اگر در اسلام ۳ گویند که هست زیر^۳ و بالاست

^۹ Z, L, E, Y(a), D ; ای بادشاه خوبان , for تو بادشاه حسنی I(a) has حسننی , for وقتی .

^{۱۰} I(b) ; برآید , for برآرد : L ; برآرد , for do : I(a), B, S, P, R and all texts but L and Y(a) ; برآرد , for do : I ; گذارد , for do .

^{۱۱} I(a), I(b), B, Y(b) ; ایمن , for فارغ .

^{۱۲} E, L, Y(a), Z, D ; ز , for با .

^۱ I ; سپرد , for کمان .

^۲ In I(a), I(b), S, R, I, و is omitted after زیر .

- ای آتش خرمین عزیزان ^۴ بخشین که هزار فتنه برخاست ^۵
 بی جرم بگش ^۶ که بنده مملوک ^۷ بی شرع بپر که خوان یغماست
 دردت بکشم که درد داروست ^۸ خارت بخورم که خار خرملاست
 انگشت نمای خلق گشتین ^۹ زشت است ولیک با تو زیباست
 بآید که سلامت تو باشد ^{۱۰} سهل است ملامتی که بر ماست
 جان در قدم تو ریخت سعدی ^{۱۱} دین منزلت از خدای میخواست
 خواهی که دگر حیات یابد ^{۱۲} یکبار بگو که کشته ماست

۴۴

[— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —] Metre: *رعل مقمن معجون مقطوع مسجع*

- خبرت هست که بیسروی تو آرام نیست
 ۱ طاقت باز فراق این همه ^۱ ایام نیست
 خالی از ذکر ^۲ تو عضوی چه حکایت باشد
 ۲ سرمونی بغلط بر ^۳ همه اندام نیست
 میل آن دانه خالم نظری بیش نبود
 ۳ چون بدیدم ^۴ بیرون شدن از دام نیست
 شب بر آنم که مگور ^۵ روز نخواستند بودن
 ۴ بامدادت که ^۶ به بینم طمع شام نیست

^۵ C; برخاستد, برپاست.

^۶ All texts and all MSS. except I; بودن, for گشتن.

^۷ S, P; باشد, for یابد.

^۸ R; و نم, for این همه.

^۹ All texts and all MSS. but I; در, for بر.

^{۱۰} I(b); دگر, for مگر.

^{۱۱} S; یاد, for ذکر.

^{۱۲} T, Y(b); چو, for که.

شم از آنروز که برکردم و رویت دیدم

۵ بهمین دیده سر دیدن اقوامم^۶ نیست

گر همه شهر بجنگم بدر آید و خلاف

۶ منکه در خلوت خلم خبر از عامم نیست

نه بزرق آمده ام تا سلامت بروم

۷ بندگی وزم^۷ اگر عزت و اکرام نیست

بغضا و برآپای تو کز دوستیت^۸

۸ خبر از دشمن و اندیشه^۹ ز دشنام نیست^{۱۰}

نازینبا مکن آن جور که کفر نکند

۹ در جهودی بکند بهره ز^{۱۱} اسلام نیست

دوستت^{۱۲} دارم اگر^{۱۳} لطف کنی و^{۱۴} نکنی

۱۰ بدو چشم تو که چشم از تو بانعام^{۱۵} نیست

سعدیا نامتناسب حیوانی باشد

۱۱ هرکه^{۱۶} گوید که دلم هست و دلایم نیست

^۶ I(a), I(b); اقوام, for اقوامم.

^۷ I(b), R, B, S, P, I, T, C, Y(b); وزم, for لازم.

^۸ In T, C, Y(b), this hemistich runs thus:—

برآپائی تو ای دوست که از دوستیت

^۹ In I z is omitted after اندیشه.

^{۱۰} In P line 8 is omitted.

^{۱۱} I; در, for ز.

^{۱۲} All MSS. but B, and all texts except T; دوست, for دوستت.

^{۱۳} P, R, T, Z, Y(a), Y(b), E, L, D; اگر, for اگر: I(a); تو اگر, for do.: I(b); که اگر, for do.

^{۱۴} E, Z, Y(a), L, D; یا, for و.

^{۱۵} I; هر, for به.

^{۱۶} I(a), I(b); هرکه, for هرکه.

۶۵

Metre: [— — — — —] خفیف، مستقیم، مخبرین مظهر صغیر

- دوشم آن سنگدل پریشان داشت ۱ یار دل برد و دست بر جان داشت
 دیده در می فشاند در دامن ۲ گوئیا آستین مرجان داشت
 درد هجران بباله به نشود ۳ در نه ناید می چه درمان داشت
 می نپنداشتم که روز شود ۴ تا بدیده سحر که پایان داشت
 در باغ بهشت بکشود^۲ ست ۵ باد گونی کلید رضوان داشت
 آنچه دیدم که از نسیم مباد ۶ همچو من دست در گردن داشت
 که نه تنها منم بودا عشق ۷ هر گلی بلبل سحرخوان^۳ داشت
 رازم از پرده بر ملا افتاد ۸ چند شاید بصیر پنهان داشت
 سعدیا ترک جان ببايد گفت ۹ که بیکدل در دوست نتوان داشت

۶۶

Metre: [— — — — —] رمل مثنی مقصور

دیده از دیدار خوبان بر گرفتن مشکل است

۱ هر که ما را این نصیحت میکند بیهاصل است

یار زیبا گر هزارش وحشت از ما^۱ بر دل است

۲ بامدادان روی او دیدن صباخی مقبل است

۱ In I this hemistich runs as follows: — انوروم ز شوق می سوزد.

۲ All MSS. but I(b), S, and all texts except Y(b): بکشوند, for بکشوهست.

۳ All texts and all MSS. but I. I(a): سحر خوهن for سحرخوان.

۴ P, I, S, Y(b): ما, for روی.

- آنکه در چاه زلفش دانش دل بیچارگان
 ۳ چون ملک محبوس در زندان چاه بابل است
 پیش ازین من دعوی پرهیزگاری کردمی
 ۴ باز میگویم که هر دعوی که کردم بطل است
 زهر نزدیک خردمندان اگرچه قاتل است
 ۵ چون ز دست دوست میگیری شفای عاجل است
 من قدم بیرون نمی یازم نهاد از کوی دوست^۶
 ۶ دوستان معذور داریدم که پایم در گل است^۷
 باش تا دیوانه خواندم^۸ همه فرزندان
 ۷ ترک جان نتوان گرفتن تا تو گویی^۹ عاقل است
 آنکه میگوید نظر بر منظر^{۱۰} خویان مکن
 ۸ او همین^{۱۱} صورت همی^{۱۲} بیند ز معنی غافل است
 ساریان آهسته زان کآرام جان در محمل است
 ۹ اشترانرا^{۱۳} بار بر پشت است و ما را بر دل است
 گریصد منزل فراق افتد میان ما و دوست
 ۱۰ همچنانش در میان جان شیوین منزل است
 سعدیا سهل است با هر کس گرفتن دوستی
 ۱۱ ایک چون پیونددش خود^{۱۴} باز کردن مشکل است

^۳ R ; بار, for دوست.

^۵ In P lines 6 to 11 are omitted.

^۴ I, I(b), S, T, Z, C, Y(b) ; خوانفدم, for گویندم.

^۶ B ; بگوئی, for توگوئی.

^۷ I(b), B, S ; در, for بر ; I ; صورت, for منظر.

^۸ All texts, and all MSS. except I and R ; خوداین, for همین.

^۹ I(b) ; نمی, for همی.

^{۱۰} I, I(a), I(b), S, Z ; چهار پایانرا, for اشترانرا.

^{۱۱} I and B ; خو, for خود.

۶۷

[_ _ _ _ _ | _ _ _ _ _ | _ _ _ _ _ | _ _ _ _ _] هزج مثنوی اخرب مکفوف مقصور : Metro

دیگر نشنیدیم چنین فتنه که برخاست

۱ از خانه برون آمد و بازار بیواست

در رهم نگنجد که چه دلیند و چه شیرین

۲ در وصف نیاید که چه مطبوع و چه زیباست

صبر و دل و دین میبرد^۱ و طاقت و آرام

۳ از زخم پدید آمد که بازویش^۲ تواناست

از بهر خدا روی^۳ میپوش ازین و از مرد

۴ تا صغ خدا مینگرند از چپ و از راست

چشمی که ترا بیند و در^۴ قدرت^۵ بیچون

۵ مدهوش نمند فتوان گفت که بیفاست

دنیا بچه کار آید و فردوس چه باشد

۶ از بار خدا به ز تو حاجت نتوان خواست

فریاد من از دست نعمت عیب نباشد

۷ کلین درد نیندازم^۶ از آن من تنهاست

با جور و جفای تو فسازیم چه سازیم

۸ چون زهره و یلدا نبود چاره سدا را ست

^۱ برد، for رود ; I

^۲ روحی، for زلف ; I(b)

^۳ قدرت، for حضرت ; I(b)

^۴ بازوی، for با زور ; H

^۵ هر، for نر ; R

^۶ نیندازم، for ندانم که ; S

- از روی شما صبر نه صبر است که زهر است ^۷
- ۹ وز دست شما زهر نه زهر است که حلواست
آن کام و دهان و لب و دندان ^۸ که تو داری
- ۱۰ عیش است ولی تا ز برای که مهیاست
گر خون من و جمله عالم تو بریزی
- ۱۱ اقرار ^۹ بیاوریم که جرم از طرف ماست
تسلیم تو سعدی نتواند که نباشد
- ۱۲ گر سر بنهد وز نهد دست تو بالاست

۶۸

[— ا — ا — ا — ا — ا —] هزج مستحسن احراب مقبوض مضمون : Metre

- دیدار تو حائل مشکلات است ^۱ صبر از تو خلاف ممکنات است
- دیبچه صورت بدیعت ^۲ عنوان کمال حسن ^۳ ذات است
- لبهای تو خضر اگر بدیدی ^۳ گفتی لب چشمه حیات است
- بر کوزه آب نه دهانت ^۴ بردار ^۴ که کوزه نبات است
- قرسم تو ^۵ بسعدر شمره یک روز ^۵ دعوی بکنی ^۶ که معجزات است
- زهر از قبل تو نوش داروست ^۶ فحش از دهن تو طیبات است

^۱ E ; زهر، for موت.

^۲ I(b) ; لب و دندان، for لب خندان.

^۳ R ; اقرار بیاوریم، for انصاف بداهیم. N.B.—In P odes from 65 to 98 are omitted under Tayyibāt.

^۴ I ; لطیفت، for بدیعت.

^۵ In B, Z, E, L, Y(a), Y(b) و is inserted after حسن.

^۶ In all texts and all MSS. but I ; دهانت، for دهانرا.

^۷ I(a), I(b), S, R, I, C, Y(b) ; یاز آ، for بردار.

^۸ B, Z, E, Y(a), Y(b) ; که، for تو. ^۹ I(b), L ; بکنی، for بکنی.

عهد تو و توبه من از عشق ۷ می بینم و هر دو بی ثبات است
 چون روی^۱ تو صورتی ندیدیم ۸ در شهر که مبطل صلوات است
 آخر نگی بسوی ما کس ۹ کلین دولت^۲ حسن را زکوة است
 چون تشنه بسوخت در میان ۱۰ چه فایده گر جهان فحرات است^۳
 سعدی غم نیستی ندارد ۱۱ جان دادن عاشقان نجات است

۶۹

[بیاض - - - - -] [عجبت متمن مخزون معطوب صبیح : Metre]

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است

۱ ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است

برادران طریقت^۱ نصیحتتم^۲ مکنید

۲ که توبه در ده عشق ابگینه و^۳ سنگ است

دگر بخیله نمیبایدیم شراب و سماع

۳ که نیکنامی در دین عاشقان ننگ است

چه تربیت شوم یا چه مصلحت بینم

۴ مرا که چشم بسلفی و گوش بر چنگ است

بیادگار کسی دامن نسیم صبا

۵ گرفته ایم و دریغاه^۴ که یاد در چنگ است

۷ All texts and all MSS. but 1: ما خود چو, for چون روی

۸ I; دولت, for نعمت.

۹ In 1(a) lines 9 and 10 are transposed.

۱ S; و مزیزان, for طریقت.

۲ I(b); ملامتم, for نصیحتتم.

۳ S; بر, for و.

۴ All texts and all MSS. but 1: چه حامه, for دریغاه

بخشم رفتی ما را که میبرد پیغام

۶ بیا که ما سپر انداختیم اگر جنگ است

بخش چنانکه تو دانی^۱ که بیمشاهده‌ات

۷ فراخفای جهان بر وجود ما تنگ است

ملاحت از دل سعدی فرو نشوید عشق

۸ سیاهی از حبشی چون رود که خود رنگست

۷۰

[متن — ا — ا — ا — ا — ا — ا — ا — ا — ا — ا] ومثلِ مضمونِ مخبونِ معدوف : Metre

دوستدارم که بپوشی رخ همچون قمرت

۱ تا چو خورشید نه بیند به‌ربام و درت

جرم بیگانه نباشد که تو خود صورت خویش

۲ گرد آینه به بیغی بروی دل زهرت

جلی خفده است سخن گفتن شیرین پیشت

۳ کاب حیوان! چو بخندی بروی از شکرت

راه آه محرز شوق نمیبارم داد

۴ تا مبادا^۲ که بشوراند خواب سعرت

هیچ پیرایه زیادت نکند حسن ترا

۵ هیچ مشاطه نیاراید ازین خوبترت

^۱ I; for تو دانی, تو دانی.

^۲ I; for مبادا, مبادا.

^۳ I(a), I(b), S, Z; for مهارد, نیاید.

- بارها گفته ام این روی بهر کس^۵ منمائی
 ۶ تا تاویل نکند دیدد هری بی بصرت
 باز گویم نه که این صورت و معنی که تراست
 ۷ نتواند که به بیند مگر اهل نظرست
 راه صد دشمن از بهر تو میدایند داد
 ۸ تا یکی دوست به بینم که بگوید خبرت^۱
 آنچه نسی سخت نیاید^۲ سر من گریزود
 ۹ نازنینا که پریشانی موی ز سرت
 غم آن نیست که بر خاک نشیند سعدی
 ۱۰ زحمت خویش نمیکشواهد بر رهگذرت

۷۱

{ - - - - - } [و ملّی مقمّن مجهون مقصور : Metre]

- دل نمائد است که گوی خیم چو گلان تو نیست
 ۱ خصم را پای گریز از سر میدان تو نیست
 تا سر زلف پریشان تو در جمع آمد
 ۲ هیچ مجموع ندانم^۳ که پریشان تو نیست
 در تو حیوانم و اوصاف معانی که تراست
 ۳ و اندر آن کس که بصر دارد و حیوان تو نیست

^۵ Z, E, L, Y (a); بهر کس, for بمردم.

^۶ In I(a) this line is omitted.

^۲ I(a); نیاید, for نپاشد.

^۱ Y(b); ندیدم, for نهانم.

- آن چه عیب است که در صورت زیبای^۱ تو هست .
- ۴ و آن چه سحر است که در غمزه^۲ فتان تو نیست
آب حیوان فتوان گفت که در عالم هست
- ۵ گر چنان است که در چاه زنجندان تو نیست
از خدا آمده آیت رحمت بر خلق
- ۶ و آن کدام آیت لطف است که در شان تو نیست
گر ترا هست شکیب از من و امکان فراغ
- ۷ بوصالت که مرا طافت هجران تو نیست
تو کجا فالی ازین خار که در پای من است
- ۸ یا چه غم داری ازین درد که بر^۳ جان تو نیست
دردی از حسرت دیدار تو دارم که طیب
- ۹ عاجز آمد که مرا چاره^۴ و درمان تو نیست
آخرای کعبه مقصود کجا افتادی
- ۱۰ که خود از هیچ طرف حد^۵ ببان تو نیست
گر برانی چکند بنده که فرمان نبرد
- ۱۱ و ربخوانی عجب از غایت احسان تو نیست^۶
سعدیا شاید اگر در طلب یار عزیز
- ۱۲ جان شیرین بدهی کل ویست آن تو نیست^۶

^۱ I(a); مطهر, for زیبای.

^۲ I(b), B, R, T; در, for بر.

^۳ In all texts but Z, and all MSS. except I, is omitted after چاره.

^۴ This line is omitted in I.

^۵ This line is only found in I; in all other MSS. and texts the following is substituted for it:—

سعدی را بند تو هرگز بدر ابدیهات * بلکه حرفت بر آن کسی که بزندان تو نیست.

۷۲

Metre : [- - - - - - - - - - - - - - - - - -] رملِ مستقیمِ مقصور

درد عشق از تندرستی خوشتر است

۱ ملک^۱ درویشی ز هستی خوشتر است

عقل بهتر می نهند از کلیدات

۲ عارفان گویند مستی خوشتر است

خودپرستی خیزد از دنیا و جاه

۳ نیستی از خود^۲ پرستی خوشتر است

چون گران یاران بسختی میروند

۴ هم سبکبازی و چستی خوشتر است

سعدیا چون دولت و فرماندهی

۵ می نماید زبیر^۳ دستی خوشتر است

۷۳

Metre : [- - - - - - - - - - - - - - - - - -] رملِ مثنویِ مطبوعِ مقصور

در من این هست که صبرم ز فکرویان نیست

۱ از گل و لاله گزیر است و ز گلرویان^۴ نیست

^۱ C ; بلکه , for ملک .

^۲ All texts and all MSS. except I, I(a), R ; از لاجورد و حق .

^۳ All texts and all MSS. except I ; تنگ , for زبیر .

^۴ All texts and all MSS. except I ; زول , for زول .

^۵ I ; گلرویان , for گلرویان .

- دل گم کرده در این شهر نه من میجویم
- ۲ هیچکس نیست که مطلوب مرا جوین نیست
آن پرزاده مه پاره که منظور^۳ من است
- ۳ کس ندانم که بجان در طلبش پویان نیست
ساربانان خبر دوست بیار که مرا
- ۴ خبر از دشمن و اندیشه^۴ ز بدگویان نیست
مرد باید که جفا بیند و منت دارد
- ۵ نه بنالد که مرا طاقت بدخویان نیست
عیب سعدی مکن ای خواجه^۵ اگر آدمی
- ۶ گادمی نیست که میلش بپررویان^۶ نیست

۷۴

[— ۵ — ۱ — ۵ — ۱ — ۵ — ۱ — ۵ —]
Metre: رمل منحن مقصور

- دوش دور از رویت ایجان^۱ جانم از غم تاب داشت
- ۱ ابر چشم بر رخ از سودای دل^۲ سیلاب^۳ داشت
از تفکر عقل مسکین پایمال عشق^۴ شد
- ۲ با^۵ پریشانی دل شوریده چشم^۶ خواب داشت

^۱ All texts and all MSS. but 1; دلنده, for منظور.

^۲ In I and Y(b) ز is omitted after اندیشه.

^۳ B, T, C, Y(b); خواجه, for دوست.

^۴ I(n); نگرویان, for پررویان. ^۱ S; روی تو جان, for رویت ایجان.

^۵ I; تو, for دل. ^۲ I(b); خوناب, for سیلاب.

^۶ In I this hemistich runs as follows: — بر تفکر عقل مسکین پایگاه صبر دهد —

^۱ با, for بر.

^۲ All MSS. except I, and all texts but T; چشم, for چشم.

- کوس غارت زد فراقت گرد شهرستان دل
 ۳ شصت عشقت سرای عمر^۷ در طبطاب داشت
 نقش نامت کرد^۸ دل محراب^۹ و تسبیح وجود
 ۴ تا سحر تسبیح گوین روی در محراب داشت
 دیده ام میجست گفتندم که^{۱۰} بینی روی دوست
 ۵ عاقبت معلوم کردم^{۱۱} کاندرون^{۱۲} سیماب داشت
 روزگارم عشق خوبان شهید فایق میفرمود
 ۶ باز دانستم که شهید آلوده زهر ناب داشت^{۱۳}
 سعدی این ره مشکل افتاد است در دریای عشق
 ۷ کاول^{۱۴} و آخر مجبوری اندکی پایاب داشت

۷۵

(— — — — —) [— — — — —] خفیف مستس منخوبون مطروح مسبق : Metre :

- روز و صلم قرار دیدن نیست ۱ شب هجرانم آرمیدن نیست
 طاقنت سر بریدن باشد ۲ وز حبیبم سر بریدن نیست
 مطرب از دست من بجان آمد ۳ که مرا طاقنت شنیدن نیست

^۷ T, C, Y(b); عقل, for عمر. In I(a) the line is omitted.

^۸ I, Y(b); کرده, for کرد.

^۹ All texts and all MSS. except I, I(b) insert و after محراب.

^{۱۰} I(b), C, Y(b), T; به, for که; I, S; نه, for که; I(b), S, C, T, Y(b); و is inserted before گفتندم.

^{۱۱} All texts and all MSS. except I; خوبی درفشان بود چشم, for عاقبت معلوم کردم.

^{۱۲} All MSS. and all texts except C, Y(b); کاندرو, for کاندرون.

^{۱۳} In all texts, and all MSS. except I, line 6 runs as follows:—

آسمان آغاز کارم سخت شیرین میفرود * کی گمان بردم که شهید آلوده زهر ناب داشت

^{۱۴} In all texts and all MSS. except I, I(a); کاول, for کاول.

- دست بیچاره چون بچسبم نرسید ۴ چاره جز پیرهن دریدن نیست
 ما خون افتادگان مسکینیم ۵ حاجت دام گساریدن نیست
 با خردانندگاری افتادیم ۶ کش سر بنده پروریدن نیست
 دست در خون عاشقان^۱ داری ۷ حاجت تیغ برکشیدن نیست
 گفتیم ای بوستان روحانی ۸ دیدن میوه چون^۲ چشیدن نیست
 گفت سعدی خیال خیره مبنده^۳ ۹ سبب سیمین برای چیدن نیست

۷۶

Metre :

[— — — — —] معنی مضمون مخبرون مفرغ مستغ

ز من می پرس که در^۱ دست لو دلت چو نیست

- ۱ ازو می پرس که انگشتمش در خون است
 و گر^۲ حدیث کنم تندرت را چه خبر
 ۲ که اندرون جراحات رسیدگان چون است
 بعضی^۳ طلعت لیلی نگاه می نکند
 ۳ فتاده در پی بیچاره که مجنون است
 خیال روی کسی در سراسر است هر کس را
 ۴ مرا خیال کسی کز خیال بیرون است

^۱ S : عاشقان, for بوستان.

N.B.—In I lines from 4 to 7 are omitted.

^۲ All MSS. except R, and all texts but T, Y (a) ; گلیدن, for چشیدن.

^۳ I (a) ; مهر, for مبنده.

^۱ All texts and S : از, for در.

^۲ B and all texts : اگر, for وگر.

^۳ In I, S, T و is inserted after بعضی.

- توبه کند مردم از گناه بشعبان
 ۳ در رمضان بین که^۲ چشمهائی تو مست است
 با همه زور آوری و مردی و شیخی^۳
 ۴ مرد ندانم که از کمند تو جست است
 این یکی از دوستان بتیغ تو کشته است^{*}
 ۵ و آن دگر از عشقان بنیست تو خسته است
 دیده بدل میدهد شکایت^۴ منظور^۵
 ۶ دیده نداند که دل بهر تو بسته است
 دست طلب داشتن ز دامن معشوق
 ۷ پیش کسی گو کش اختیار بدست است
 با چو تو روحانی تعلق خاطر
 ۸ هر که ندارد ده است^۶ و نفس^۷ پرست است
 منکر سعدی که ذوق عشق ندارد
 ۹ نی شکرش در دهان تلخ کبست است

۷۸

Metro: $\bar{u}-\bar{u}-\bar{u}-\bar{u}-\bar{u}-\bar{u}-\bar{u}-\bar{u}$ مَجْدَتِ مَنَّمِنِ مَحَبُّونِ مَقْصُورِ

سفر دراز نباشد بیای طالب دوست

۱ که زندگ ابد است آدمی که کشته اوست

^۲ I(a), I(b), B, S, R, T, Z; نینل, for بین که.

N.B.—In I(a) lines 2 and 3 are transposed.

^۳ I(b); نذدی, for شهری. N.B.—In I(a) line 4 is omitted.

^۴ All texts and all MSS. but I(a): حکایت, for شکایت.

^۵ I(a), I(b), S, R, B, T, C, Y(b); مَقْصُور, for منظور.

^۶ I(a), I(b), B, S, R, Z, T, C; دو اب, for ده است: I(b), S, T, C, Z,

omit و after دست.

^۷ T; خورش, for نفس.

- شراب خورده^۱ معنی چرا^۲ در سماع آید
- ۲ چه چلی جامه که بر خویشتم بدرد پوست
هر آنکه بارخ منظور^۳ ما نظر^۴ دارد
- ۳ بتوک خویش بگوید که ترک^۵ عریده جوست
حقیر تا شماری تو آب چشم فقیر
- ۴ که قطره قطره باران چو باهم آید جوست
نمیرد که کندش همی برد مشتاق
- ۵ چه جای یغد نصیحت کفن بیده گوست
چو در میان خاک او تاده بینی
- ۶ از او بپرس که چوگان از آن میس که گوست
چرا چون نرسد بندگان مخلص را
- ۷ راست گر همه بد میکنی بکن که نکوست
کدام سرو سهی راست با وجود تو قدر
- ۸ کدام غایبه را پیش خاکپای تو بوست
بسی بگفت خداوند عقل و نشیدم
- ۹ که دل بغمزه خویل مده که سنگ و سبوست
هزار دشمن اگر بر سرند سعدی را
- ۱۰ بدوستی که نکوید بجز حکایت دوست
بآب دیده خونین نوشته صورت^۶ حل
- ۱۱ نظر بصفحه اول مکن که تو بر توست

^۱ S; که, for چرا.

^۲ I(b); منظور, for مایهوج.

^۳ I, I(b), B, R, S, Z, E, L, D, Y(a); خصم, for ترک: T, C, Y(b)
یار, for do.

^۴ I(a), I(b), S, R, T; قصه, for صورت.

۷۹

Metre: [_ _ _ ا _ _ _ ا _ _ _ ا _ _ _ ا] هزج مکتبی مقصور

شراب از دست خوبان سلسبیل است

۱ و گر خود خون میخوران سبیل است^۱

نمیدانم رطب را چاشنی چیست

۲ همی بینم^۲ که خرما بر نخیل است

سر انگشتان خانب^۳ دلفریبش

۳ نه در حنا که در خون قتیل است

الای کلوان محمل مرانید^۴

۴ که ما را بند بر پای رحیل است

هر آن شب در^۵ فراق روی لیلی

۵ که بر معنون رود^۶ لیلی^۷ طویل است

کنشش میدواند پای مشتاق

۶ بیابان را نپرسد چند میل است

^۱ In I, (b) this hemistich runs as follows: -

و گر خود خون میخورود آن هم سهیل است B, L, Y; و گر, for وگر.

^۲ S, Z; دانم, for بینم.

^۳ I, T, Y(b); صاحب, for خانب; I(a) and all texts but T, Y(b); نغزو, for دو.

^۴ S, R, I, T, Z, C; برانید, for مرانید.

^۵ I(a), B, S, R, E, L, Y(a), Y(b), Z, D; در, for در.

^۶ B; که بر معنون رود, for معنون بگذرد.

^۷ I(b); صالی, for لیلی.

